



کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
جمهوری اسلامی ایران

۲۹۸

بازرسی شد
۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: درة النجمه

مؤلف: (خطی) اهدائی

جلد: (۳۹۸) از کتب

آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: ۴۹۶۶۰

تاریخ: ۱۳۹۷/۷/۵

خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای ملی
اسلامی
۲۹۸

۲۹۸

بازرسی شد
۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: درة النجمه

مؤلف: (خطی) اهدائی

جلد: (۳۹۸) از کتب

آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: ۴۹۶۶۰

تاریخ: ۱۳۹۷/۷/۵

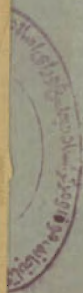
خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای ملی
اسلامی
۲۹۸

مخزونه الحبث

مخزونه الحبث

در اسم طوفان
نعم نعم
له عمار
۳۹
بهاره

لکست به سحر بدین الحبث که از فیض حضرت امام است
که در آن روز ایشان درین موضع ایستادند و در آن روز
و از آن پس در آن روز در آن روز و از آن پس در آن روز
که از آن پس در آن روز در آن روز و از آن پس در آن روز
الفضل ما شریف به الله عباد ما منزه و معز
که در آن روز در آن روز در آن روز و از آن پس در آن روز
فخر علی و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی
و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی
و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی



خط



رساله اشاعت
در بیان سیرت علی بن ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحيم
 بدان اعز الله فی الدارین از عهد غروب افق
 مصطفوی و اسقاب امتاب نبوی اکرامت
 انبهرام است و خلافت در مجاد و بحالفتد
 بعضی میگویند شایسته خلافت و امامت شیوخ
 ثلثه اند و بعضی میگویند لا والله که اولیتر
 و مصطفی ص نزدیکتر و فاضلتر و کاملتر و اهدتر

و علی



عابد و شجاعتر و سخی تر علی بن ابی طالب
 و ناهل جهالت و ضلالت ناهل انصاف
 عدالت بیشتر و قوی تر و بزرگتر و داناچندتر
 از رفیق سقیفه و بیعت طلب کردن از امامت
 و بقره آن کار نکردن و از وصیت مصطفی اعراض نکردن
 که بیا که هرگز قرآن بخواند و نشنیده و مصطفی
 نشناخت و ندیده اند و این آیه در شان ایشان

منزل شده که

يَحْرُفُونَ الْكَلِمَ عَمَّا مَوَاضِعُهُ يَقُولُونَ اِنْ لَوْ اَنَّا
 هَذَا خُذُوهُ وَاِنْ لَمْ تَنْزِلْهُ فَاِخْرُجْهُ وَاَلَا جَرَمَ
 در کتاب ایشان از متقدمان و متاخران هر چند نظر کنند

از تعصب سرخا نیابد و از مروت و اشراف تامل
 بدعت و ضلالت عاری نباشد پس این ضعیف خواست
 تا دلیلی که بدان صحرا آن واحدیث در معنی او لویت
 و فضیلت امیر المؤمنین و یسویا الذین علی بن ابی طالب
 جمع کند تا آنکه باشد از این ضعیف مومنان را
 و خدای باشد دیده منکر از اوجه از علوم هر چه غیری
 از قرآن و حدیث است یا فائده است و از آن مقصود
 حاصل نشود و بنده مومن را جز کلام سبحانی
 و احادیث نبوی **فی مقعد صدق عند علی بن ابي طالب**
 بدلیل نیامده اکنون بیاید دانست که **اول** درجه
 و مرتبه که بنده کار محضرت عزت و سند و نجاست دارد

و سعادت سمدی ایند و مومنان و مسلمانان بدان
 درجه و مرتبه بر یکدیگر فضیلت جویند و مرتبه و درجه
 سابق در اسلام است **جَنَاتُكَ حَقٌّ تَعَالَى يَرْجُو وَيَدْعُو السَّابِقُونَ**
السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ
 النَّعِيمِ **دیگر میفرماید** السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ
دیگر میفرماید لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ
 وَأَمْوَالِهِمْ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَانًا
دوم درجه و مرتبه اخیری است اگر در مرتبه سبق
 در اسلام جمع می شود و ای باشند و قایت با سبق فاضلتر باشد
 از سبق و قایت **جَنَاتُكَ حَقٌّ تَعَالَى يَرْجُو وَيَدْعُو السَّابِقُونَ**
أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ **دیگر میفرماید** وَأَنَّهُ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ

درجه و مرتبه عز اگر دست **جنانک میفرماید** اِنْ اَللّٰهَ
 اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنْهَیْمُ
 الْحَيٰةَ یَقَاتِلُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُوْنَ
دیگر میفرماید لَا یَسْتَوِی الْقَاعِلُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ
 غَیْرُ اُولِی الضَّرِّ وَاِلْحَادُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ
 بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ **دیگر میفرماید** وَقَاتِلُوا
 فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ الَّذِیْنَ یَقَاتِلُوْنَكُمْ
دیگر میفرماید یَاۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَا لَقِیْتُمْ
 فِیْهِ فَاَثْبِتُوْا وَاِذْکُمْ اَللّٰهُ کَثِیْرًا عَلَّامٌ لِّمَا تُخْفُوْنَ
 و عز کردن عظیم تر از نیست برای آنکه آنکس
 میدانند که بهلاک نفس خود میگوشت

و سبی میکند بچون خوشی در راه خدای عز و جل
 هفتم درجه و مرتبه سخاوت نمودنست و مال
 در راه خدا صرف کردن **جنانک میفرماید** الَّذِی
 یُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا دَیْکُمْ مِیفْرَیْمَیْدَهَا اَنْتُمْ هُمْ
 تَدْعُوْنَ لَتَنْفِقُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ فَمِنْكُمْ
 مَنْ یَّخْلِوْا مِنْ نَفْسِهِ ^{و ای کعبه ۳۳} فَاِنَّمَا یَخْلُ عَنْ نَفْسِهِ
 و اللّٰهُ الْعَزِیْزُ وَاَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ و مال صرف کردن
 در راه خدا و کتمان عز اگر دست نیست و هر دو رعایت
 خلق بغایت مشکل باشد هفتم درجه و مرتبه
 و عز و برهیکاریست **جنانک میفرماید** قَدْ اَفْلَحَ
 الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِیْنَ هُمْ فِیْ صَلٰوةِهِمْ حَاشِعُوْنَ

وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ
لِلزَّكَاةِ قَاعِلُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِمَا آتَاهُمْ
وَعَمَلُهُمْ رَاِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ
يَحَافِظُونَ دِيكَرِ سِفَرِ مَا يَدَّ بِلَّهِ رِجَالُكَ لَهُمْ
تَحَارُّهُ وَلَا يَسْعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ نَهْمٌ

درجه و مرتبه زهد در نیاست چنانکه میفرماید
إِنَّمَا مِثْلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَأَنَّا نَزَّلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ
دِيكَرِ سِفَرِ مَا يَدَّ بِلَّهِ رِجَالُكَ لَهُمْ تَحَارُّهُ
مراتب و درجات که یاد کرده شد درین دو مذهب
که غالبانند شافعی و ابوحنیفه بلکه اهل قبله
تمامت متفق اند و مجمع علیه و هیچ خلافت نیست

که این خصایص مذکوره بکلی صفات ذات معظمه
بایکات حضرت **آمیر المؤمنین علی علیه السلام**
و هیچ افریده بعد از و بقای این خصایص مخصوص
نیست مگر بعضی که بر شمرده ام داشته باشند و هرگز
این کسی را بروی **علیه السلام** افضلیت نرسد و اگر کسی
انکار این که شاکر کند از مسلمانان بیرون باشد **قول**
درجه و مرتبه سبق در اسلام گفتیم و مشهور است
که **اول** کسی که اسلام قبول کرد **علی بن ابی طالب**
بود **علیه السلام** بعد از و چند کسی دیگر ابوبکر اسلام
آورد و بعد از وی عثمان و بعد از وی فاطمه که **خانک**
عمر قه جهل کس بود و و شمر که **آمیر المؤمنین**

عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كودك بود و تكليف بروي نبود
 چون اسلام آورد و حق تعالي او را در كودكي عثابت
 عاقلان داشته و دانسته و او را نارسن و سال
 مؤيدتاييد و موفوق توفيق گردانيد تا آنچه ديگران
 در كودكيت يافته و ديده اند او در كودكي داشته و يافته
 و ديده باشد و چون استعداد رشد و ادراك دعوت
 دروي نديدي نفه و دي كفتا مكن و محال بود
 و از حكمت دور باشد پس معلوم شد كه اسلام وي
 عَلَيْهِ السَّلَام بر قنات سابقان در اسلام ترجيح
 دارد **دوم** درجه و مرتبه خويش و پيوستكي
 بِمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است كه تيم

مروند

درج

و همچ او ديده بِمُصْطَفَى عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ان علي
 ابن ابي طالب عَلَيْهِ السَّلَام نيز يكتنر نبود و جعفر ابوطالب
 وَحَسَن وَحُسَيْن و عترة عقیل و فرزندان ایشان كچه
 قبيله و عشيره بسيار بودند اما از ایشان نيز يكتنر
 نبودند و علي عَلَيْهِ السَّلَام بر همه مهتر و بهتر بود
 و عزيز تر **سوم** درجه و مرتبه علم و دانستن كلام
 خدا عز و جل گفتيم و عالمان بقرآن چون كعب و عبدالله
 بن مسعود و عثمان عقیان و زيد ثابت و جابر
 انصاري و ابن مسعود و موسي اشعري بودند و علي
 امير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَام بر همه مهتر و بهتر بود
 چهارم درجه و مرتبه دانستن حلال و حرام

کفتم و آنها بدین علم معروف و مشهور بودند
 چون عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل و سلمان
 فارسی و جابر انصاری و حذیفه الیماfi هم از دور
 حضرت امیر المؤمنین بودند **پنجم** درجه و مرتبه
 معرفت با احکام قرآن از امر و نهی و مجمل و مفصل
 و محکم و متشابه و وعد و وعید و ناسخ و منسوخ
 و حلال و حرام گفتیم چون از یک سو معاذ جبل
 و عمر و ابو موسی اشعری و عبدالله بن مسعود بودند
 اما عارف و عالمتر امیر المؤمنین علیه السلام بود
ششم درجه عزالگهیم در راه خدا عز و جل هیچ کس
 از امیر المؤمنین علیه السلام شجاعتر نبود از عقامت

خلایق

خلایق از خویش و یگانه و انا ناک گویند که عمر از مدینه
 دست و در به بخندید و بروم سقیر از تن جدا
 گردید سخن احقان و ابلهان باشد **مُصْطَفَى عَلَيْهِ الصَّلَاةُ**
وَالسَّلَامُ مع جلالة و توفیق و عیادت و وفات و جندین
 مبارزان نام آور باشد که تمام در حضرتش کاهی
 میفرمود و نصرت الوعد کلیه خدا عز و جل است
 میفرستاد که ترس و اندیشه سب و پاک مدام
قوله تعالی اِنِّی مُعَذِّدُکُمْ بِالْفِرِّ مِنَ الْمَلَائِکَةِ
 مُرْدِفِیَن دیکه میفرماید مُعَذِّدُکُمْ رَبُّکُمْ
 بِخَمْسَةِ الْاَافِ مِنَ الْمَلَائِکَةِ مُسَوِّمِیَن
 اگر عمر را این گرامت بودی که در مدینه دست و در

بجنایندی و قیصر و انان جدا **دی خطی**
 اولیتر که شمشیر خدای در مدینه بجنایندی
 و کافر را از تن جدا کردی **مستم** در
 و تگتیم و مال بزرگ کردن در دست انداز
 و مستحقان رسانیدن و از افتاب روشن تر
 که درین **مستم** را از **مستحق** **صلی الله علیه**
و آله و سلم چون **تقنی علیه السلام** کس را این دعوی
 نرشد **مستم** درجه و ربع گتیم در میان صحابه
 متورعان بودند و چون **امیر المؤمنین علیه**
السلام کس متورع نبوده و کس نشیند **مستم**
 درجه و مرتبه زهد در دنیا کفتم و بعد از

مصطفی

مستم چون **امیر المؤمنین علیه السلام** برآمد
 کس نبود و نیاشد و هیچ افریده درین سناصب
 که بر مردم باویش و هم بر نتواند و هیچیک
 از بعضی و بعضی **و الله اعلم ما نقول و کما**
مستم در صحابه سنت و جماعت سوال رفت که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقت وفات
 و بی عهد و خلیفه معین فرمود یا نه چه حیث
 عظیم باشد از جنان پیغمبری سروری **که عاتق**
القیس و شعیب بن النضر علیه السلام باشد و از بهر طالع
 امت و بی عهدی خلیفه معتبر نفرموده باشد
 یکی گفتا چرخ خلیفه نکرد ای یکی خلیفه کرده است گتیم

جلد اول که چون ریح بر **مُفَضِّلٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ**
وَالسَّلَامُ غالب شد قوه غارز قن در محمد
 نداشت فرمود که امر واپس کر فیلصل بالناس
 فرمود که ابو بکر و انکرید بایش نمازی کند و بر حوض
 دالست بر خلافت ابو بکر که تم قرآن بر خلافت
 وی هست بانی گفت اند که قسم بر حدیث که روایت
 میکند **صَلَّى** که عایشه که هم عایشه دختر ابوبکر
 بود و در شریعت گوئی فرزند در حق پدر جای که جز
 منفعت باشد نشنود چنانکه در خلافت عمر
فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ دموی بر فدا کرد و از وی
 بیعت خواست علی با وحس و حسین **عليهما السلام**

بگوئی که زباید که در حق **رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ**
وآلِهِ وَسَلَّمَ اتصال ملکیت تصرف کرده بود که می
 ایشان قبول نکرد و گفت جز منفعت است و بی حرم
 مثل زکوة مالیه ثانی شد اما در مالها و المعنی معنی
 چون معصومه عاله دعوی کند و سه معصومه
 مطهر که حق تعالی بپاک و طهارت ایشان در قرآن مجید
 و شریف بیان فرموده باشد بگوئی بگذراند و نشوند
 که جز منفعت است بطریق اولی که از ان عایشه
 بر نشنود و حق پدر خود و ابو حذیفه بعد از عایشه
 هیچکس دیگر و ابوبکر نمیکند دیگر اگر چنانکه **صَلَّى**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابو بکر و علی عهد خود

خلیفه خوش کرده بودی چرا عمر گفتی **کانت بیعت**
 ابوبکر **قلت** و قال الله **شرکت** یعنی خلافت ابوبکر
 و بیعت کردن با وی سوراخی بود در دین خدای تعالی
 ما را از شر این این کار و هر از عمر روایت میکند
 که گفت اگر خلیفه بخواند از وی که خلیفه کنند
 که او بپای تراز نیست و سلمان فارسی **رضی الله**
عنه روایت ابوبکر و خلافت وی گفت اگر رسید
 و نکریدی یعنی اینده خواستی نکریدی و یقرآن و حدیث
 کار نکردی بعد از آن مهاجر و انصار بهم بر آمدن
 و گفتند **یا امیر** **یا امیر** خلیفه از مهاجرین باشد
 و خلیفه از انصار و این هم دلیلست **یا امیر**

علیه الصلوة والسلام ابوبکر را خلیفه خود نداده است
 و مراد انصار از شما **انتم** **یا امیر** **یا امیر** **یا امیر**
 بوده است که بیعت **علیه الصلوة والسلام** کار محال
 بگذاشتی بجماعت است حواله کرد و جمع شود و خلیفه
 اختیار کنند تا قیام نماید با حکام و حدود و شرف
 و پیش روی خلق باشد و حکومت کار و میار است
کرم **رضم** تو پیشین که قسم بر امت واجب باشد
 که بعد از **صلی الله علیه و آله** کسی را اختیار کنند که فاضلتر و عالمتر
 و شجاعتر و کریمتر و راجدتر و عالمتر و **بصطقی**
صلی الله علیه و آله **یا امیر** **یا امیر** **یا امیر** **یا امیر** **یا امیر**
 امر او میشوند **یا امیر** **یا امیر** **یا امیر** **یا امیر** **یا امیر**

جانك خوانند كنند **كنتم** خليفه و امامي كه امت
 نصب كنند چون يكي از امت باشد يك كنجون
 امت را قوت و قدرت از باشد كم يكي را امامت
 و خلافت دهد عزت نيز تواند امام بايد كه حق تعالى
 نصب كرده باشد **و تولى** بامت گفته و معين فرموده
 جانك آدم را نصب كرد **و فرمود** اِذَا جَاعَ الْعَالَمُ
 فِي الْأَرْضِ خَلِّفْتَنِي **و تولى** دافود را نصب كرد
و فرمود يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ
 مَوْسَى و هَارُونَ را نصب كرد و قَالَ مُوسَى لَخَلِيفَتِي
هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحْ وَلَا تَتَّبِعْ
 سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ با جانك **صطفى** عليه الصلوة

و التلام ازان معني اعلي عليك التلام گفت امت
 مني بمنزلة قارون بعد موسى الا انه
 لا بني بعدي كه **صطفى** نصب كنند **صطفى**
 باشد **صطفى** ميروايد بكم لشع و دمت كريم
 خليفه كه امت نصب كنند چون يكي از امت باشد
 كه در اول قدم باز ماند كه بياقيلو في قلست
 و خذركم و علي قتيكهم و انان كهم
 ميگويند كه خفي من الناس بعد ان **مؤلف**
 ابو بكر است موزنه امت با كه كه فرست
 و از غايت جهل غي دانند كه ايم سخن خلاف
 سخن خداست و رسول **قوله تعالى** يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ

بَلَغَ مَا نُزِّلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَقْضِ
 مَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ **مُصْطَفَى** در شرف و مرحله در
 غدیر خم فرود آمد و **بِفَرَسِهِ** تا از پالانها و شتران
 ساختند **مُصْطَفَى** **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** دست
بطاعت گرفت و با خویش بدان منبر **رو کف**
 مَعَاشِرَ النَّاسِ النَّبِيُّ أَوْ لِيُخْرِجَكُمْ أَنْفُسَكُمْ
 قَالَ لِيَا أُمَّةَ اللَّهِ فَقَالَ مِنْ كُنْتُمْ
 مَوْلَاهُ **فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ** **وَاللَّهِ** لَآءِ
 وَمَا مِنْ عَادَةٍ وَأَنْصُرُ مَنْ نَصَرَ وَخَدَلَ
 مَنْ خَدَلَ وَبِشْرَازِهِ عَمْرٍو **طَابَ** بر خاست
 و تهنیت آمد و گفت **يُخْرِجُكَ لَكَ** **وَأَعْلَى** اصبح

مَوْلَانَا **وَأَكُلُ** **مُؤْمِنٍ** **وَمُؤْمِنَةٍ**
 اگر از آن روز باز یافت در درون نداشتی عداوت
 و شرک چیزی باقی نبود **عَلِيٌّ** **وَالْحَبِيبُ** **مَر** را
 در درجه پنجم نداشتی **وَمَا** **وَقْتُ** که کارش باخر
 رسید و وصیت کرد که از پنج کسی که را خلیفه کنید
 گفتند آن پنج کدامند گفت عثمان **وَعَمْرُو**
وَعِدَالِ **حَسَنُ** **وَعُفُو** **وَالْحَبِيبُ** **وَالْحَبِيبُ**
 و این دانیست بر حسد و کینه روز غدیر خم هم
 که در دل داشت **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **عَلَيْهِ السَّلَام**
 جماعت را گفت خاموش باشید و بشنوید ای کسان
 که ابوبکر و عمر را برگزیدید و ایشان را امام خلیفه

گفتند **وَاللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ** که شایسته تر از ایشان اولی تر بجای
مُصْطَفٰی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ منم و گردید آنچه
کردید و خواستید و امروز همچنین بخواهید
که در عثمان پست کنید اگر کنید شهادت کنید
و فضیلت و قرابت **بِصَلِّتِهِ** جاهل نیستید
اما اگر خواهید شمارا جنت کیم فضیلت و
بر هر که هیچ کس از بنی آدم متکبران نتوانند در جنت
باطل نتوانند گردوس عوام حاضر بود گفت بگو
یا اعلیٰ جنت خود را **عَلِیٍّ عَلَی السَّادِمِ** گفت ای زبیر بخدای تو
که میان شما هیچ کس هست که خدای عزوجل
پیکارند و یکناهی شناسد و دانستیش از من

زبیر گفت نه **عَلِیٍّ** گفت در میان شما کسی هست که بمال
یاوری داد **قَوْلُ اللّٰهِ** پیش از من زبیر گفت نه **عَلِیٍّ** گفت
در میان شما هست که قیمت سه نصیب بستد
یکی نصیب خویشی و یک نصیب بخاک و یک نصیب
بجبرت زبیر گفت نه **عَلِیٍّ** گفت در میان شما
کسی هست که بدیده ایت بر کرد خدای تعالی
سَمِعْتُمْ یا آیهانها الذین آمنوا اذ انا جئتم
الرسل ففقدوا ایتهم یدعی بجهنم صدقة
ایسایه روز غدیر و احو فرود آمد و من در روزی
دوازده بار صدقه دادم **وَبَارِئُ اللّٰهِ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ**
سخن نفقه و مردم هجرت کردند و هیچ افریک دیگر درایت

عمل نکرد و غیر از من زید گفت نه **علی** گفت و رسول شما
 کیست که **مضطقی صلی الله علیه و آله وسلم**
 دست او در دست گرفت و گفت بمن گفت
 مولای من **مولا لا اله الا الله** و آری و الا موعایند
 عاده غیر از من زید گفت نه **علی** گفت در میان
 شما کسی هست که خدای تعالی امر کرده باشد در حق
 وی و فرمود که او را دوست دارید **جنازه فرموده**
قُلْ لَا آسَاءَ لَكُمْ عَلَيْهِ إِجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
 غیر از من زید گفت نه **علی** گفت در میان شما کسی هست
 که در این شب که **مضطقی صلی الله علیه و آله**
و آله وسلم از مکه هجرت میکرد عذیه تفریح را

فدای

فدای **مضطقی** کرد و نمای او خفت **ابضطقی صلی الله علیه و آله**
و آله وسلم از مکه بمدینه رفت تا خدای تعالی ایستاد
 در حق من که **و من الناس من يشري نفسه**
ابغاء مرضات لقوله والله روف بالعباد
 غیر از من زید گفت نه **علی** گفت در میان شما
 کسی هست که بوقت وفات **مضطقی صلی الله علیه و آله وسلم**
 چشم او بر هم نهاده غیر از من زید گفت نه **علی** گفت
 در میان شما کسی هست چون **مضطقی صلی الله علیه و آله**
و آله وسلم در گذشت او را از آن حال تقریب دادند
ولو جبريل بود **عليه السلام** که او را از او پرسید و ظاهر
وحسين وحسين در خانه بود و گفت **السلام**

عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُ اللَّهِ
 لَمْ يُمْ فِي اللَّهِ عَنْ مَنْ كَلَّمَ حَبِيبُ قَوْذَنْ كَا
 فَبِاللَّهِ اتَّقُوا فَإِنْ جَعَلُوا الْمَصَابِ مِنْ مَحْمُومِ
 الشَّوَابِ نَبِيْر كَفْتِ نَه **عَلِي** كَفْتِ دَرْمِيَان شَمَا
 كِسِي هَسْتِ كَه **مُطَفِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ**
 كَفْتِ مِنْ بَقَرِ سَمِ شَرِوِيْرَانِ نَفْسِ خُودِ تَايِنْ فَتَحِ بَدَنِ
 غِيْرَانِ مِنْ نَبِيْر كَفْتِ نَه **عَلِي** كَفْتِ دَرْمِيَان شَمَا
 كِسِي هَسْتِ كَه دَر حَرْبِ كَا فَرِاخِ سَبِيْر
جَبْرِئِيلُ اَوْرَا كَفْتِ **كَافَا اَلَا عِلْمُ لَا تَبِيْفُ**
اَلَا ذُو الْقَهْطَانِ غِيْرَانِ مِنْ نَبِيْر كَفْتِ نَه **عَلِي** كَفْتِ
 دَرْمِيَان شَمَا كِسِي هَسْتِ كَه اَزْ مِنْ **حُطَفِي**

نَزْدِكْتِ سِتْ نَبِيْر كَفْتِ نَه **عَلِي** كَفْتِ دَرْمِيَان شَمَا كِسِي هَسْتِ
مُطَفِّي دَر حَا نَه اَو دَر سَجْدِ كَشُودِ مِيْدِسْتِ وَرَمَا
 كَرْدِ غِيْرَانِ مِنْ نَبِيْر كَفْتِ نَه **عَلِي** كَفْتِ دَرْمِيَان شَمَا
 كِسِي هَسْتِ كَه **مُطَفِّي** اَو دَا عَوَا شُدِ جُورِ حَسَنِ
 عِبْدِ الْمَطْلَبِ غِيْرَانِ مِنْ نَبِيْر كَفْتِ نَه **عَلِي**
 كَفْتِ دَرْمِيَان شَمَا كِسِي هَسْتِ كَه **مُطَفِّي**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَوْرَا كَفْتِ بَا شُدِ اَنْتَ
 مِيْنِ مَمْنُوكَةِ قَارُونِ مِنْ مُوَسِيَا اَلَا اَيْتُ
 لَا بَقِيْ بَعْدِيْ غِيْرَانِ مِنْ نَبِيْر كَفْتِ نَه **عَلِي** كَفْتِ
 دَرْمِيَان شَمَا كِسِي هَسْتِ كَه **مُطَفِّي** دَر حَوْ اَوَا كَفْتِ بَا شُدِ
 كَه مِنْ فُودَا **عَلِي** **سَلَامُ** بِيْ كِه مَعْمُودِ خُدَاوِ رَسُوْلِهِ

دوست ندارد **وَقَدْ أَوْصَلُ** او را دوست دارند
غیر از من. زیرا گفت نه **عَلِ** گفت در میان شما کسی هست
که **مُصْطَفًی مَلِیَّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ** او را از خدای تعالی
گرفته باشد در آن حال مرغ برآید پیش و بکشد نهاده بود
و دعا کرد و گفت **اللَّهُمَّ إِنِّی بِحَبِّ خَلْقِكَ**
إِلَیَّکَ یَا کُلَّ مَعْمُورٍ هَذَا الطَّیْرُ خَدَّیْ تَعَالَى
مرا بفرست تا با او مرغ برآید بخوردم غیر از من
زیر گفت نه **عَلِ** گفت در میان شما کسی هست
که در خانه که به بوجود آمده باشد غیر از من
زیر گفت نه **عَلِ** گفت در میان شما کسی هست
که مرد و پایی برکنها **وَسُئِلَ عَنْهُ عَلَی اللَّهِ عَلَيْهِ**

وَاللَّهُ عَلَیْکُمْ نَهَادَهُ باشد غیر از من زیرا گفت نه **عَلِ**
گفت در میان شما کسی هست که بتا نهد
از بام کعبه بریزد انداخته باشد غیر از من زیرا گفت
نه **عَلِ** گفت در میان شما کسی هست
که خدای تعالی در قرآن نام وی خوانده
باشد وایت فرستاده در حق او که **إِنَّمَا**
وَلِیْکُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ یُحَقِّقُونَ
الْفَسْقَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ
رَاکِعُونَ غیر از من زیرا گفت نه **عَلِ** گفت
در میان شما کسی هست خدای تعالی او را پاک
خوانده باشد در قرآن **خَالِکُمْ فَرَادَ** **إِنَّمَا یُرِیْدُ اللَّهُ**

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَفْئَالِ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا **غیر از من** زبیر گفت نه **علی** گفت در میان
شما کسی هست فرزندان او فرزندان رسول الله
غیر از من زبیر گفت نه **علی** گفت در میان شما کسی
هست زلفش سیدت زبیر و اهل البیت غیر از من
زبیر گفت نه **بعد از آن** زبیر گفت واللّٰه الذی بی
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا مَعَنَا مَقَالَةٌ أَصْدَقُ مِن
مَقَالَتِكَ وَمَا تَكُوشِيَا جَمَاعَةٌ قُلْتُ **بِس** **ان**
شخص را که تمام دین حق خودی و انکاری هست
یا معترف به شوی با ولایت و امامت و فضیلت
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام

گفت منکر نمی توانم سدی که هر چه گفتی همه حق
و صدق است اما حکم کردن بجهل و ضلالت
چندین هزار صحابه و پس از ایشان به فصد
چند سال چندین هزار آدمی را از فضل و عقلا
و زهاد و عباد که رفتند و هستند و راضی
و کرام گوئی مشکل عظیم است **گفتم** از آدمی د
انقرآن در یکند و لا تری و از حق و زور
آخری ادبی عقل عالم خیر بصیر است که رضا
خدای تعالی دارد نه هوا و نفس و دنیا خلق اگر
این حجت و دلیل که بر تو خواندم و این مراتب
و درجات که بر تو شمرم و این فضایل و خصایص

اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلَهَ اِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ عَلَى مَا صَلَّيْتُ وَسَلَّمْتُ که بصرف در آن
 پیش تو نمودم و گفتم باطل می توانی که مکار را باش کنی
 اگر اهل شرق و مغرب از اولیان و اخریان جمع شوند
 از آنچه تقریر رفت یک کلمه باطل توانند کرد و عقلا
 و شرعاً منکر این نتوانند بود مگر که ترک اعمال گذشته
 گیرند و راه مسلمانی باز گیرند و اگر چندین
 هزار کتاب که علماء ساخته و جمع کرده اند از تفاسیر
 و احادیث همه مطعون می بینم **گفتم ای عجب**
 ترا معلوم نیست که بخواتمیه سالها دیر معنی
 سالها صرف کرده اند و کتابها بسیار ساخته اند از تفسیر
 و حدیث بافترا و کذب و ضعیف حالا و محتاجان

نیم فقیه را بدست کرده تا ایشان افترا کنند هم معاذی قرآن
 و هم احادیث را و کتابها بپرگوشه بدست سلطان
 بی اصل با نذل چیزی گویی کردند و بگذاشتند و امری
 در بیان خلق عالم باز و تمام است گمراه گشته و جمیع
 که عرض خود بکنز و شرک با خر آورده بودند بر **علی بن ابی طالب**
و علی بن ابی طالب علیه السلام و مطهر است فضیلت
 و عزت می دهند از کتابها که اهل بدعت و ضلالت
 نهاده اند و حدیثها که افترا کرده اند بر **مظفری صلی الله علیه و آله**
علیه و آله و سلم و ذکر لایله و برهین چندین
 در فضیلت و اولویت و مناقب و مناصب
اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلَهَ اِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ عَلَى مَا صَلَّيْتُ وَسَلَّمْتُ تا بر شما گفتا

بیان کنم و بیست و نهم و آنند عَشْرِينَ لَكَ الْكَافِرِينَ
 مُصْطَفَى صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم بیشتر از صد
 که آمد و تکرار بخدای تعالی نه علی بن ابی طالب علیه
 الصَّلٰوة وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بود و او را جابت کرد روز دوشنبه
 حیدر علی مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم
 و حی آورد و سه شنبه علی بن ابی طالب علیه الصَّلٰوة
 وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بر یکا نیک خدای تعالی و نبی و مصطفی صَلَّی
 عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اقرار کردند چنین بود گفت ای کفتم
 روز اخیری که بوسیله و اهل مکّه مصطفی صَلَّی اللّٰهُ
 عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ را هزیمت کردند و صحابه تمامست
 از مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم برگشتند و رسول

خداوند

خدای را تنها بلد داشتند و پشت برگردند رسول
 صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم صحابه را میخواند اینها
 الْمُؤْمِنِينَ اَحْبَدًا لِلّٰهِ اَلِی مِیْکَن صَلَّی
 اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم را اجابت نکرد و انشادات نمی نمود
 تا ایست آمد اِذْ تَقُوْذُوْنَ وَاَنْتُمْ عَلٰی
 اَخِیْرَ الرَّسُوْلِ یَدْعُوْكُمْ فِیْ اَخْرِیْكُمْ
 که بود که برای رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم را
 از چپ و راست شمشیر میزد و کافران را از سد
 مُصْطَفَى صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم دور می کرد تا که
 نیمه شمشیر او شکسته شد و بان دیگر کافران را منع
 می کرد و مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم شمشیر خود

ذوالفقار بدوداد علی بن ابی طالب علیه الصلوة
 والسلام بود گفت بلی گفتم روزی ماهی که
 جهود از خازن خواستند که فدای یکدیگر نفرین
 کنیم هر کس که بر حق باشد خلاص باید و از آن
 نفرین او را زبانی میزدند **فما** حق تعالی فرمود تا
فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَآبَاءَكُمْ نَدْعُكُمْ
وَنَدْعُكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْهَلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَةً لِّلَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى غَاظِهِ
 وحسن و حسین علیهما السلام را با خود برده بود
 گفت بلی گفتم در خبیثه علی بن علی

السلام بر کند و چهل گز یک دست بیداخت که سو کند
 یاد کرد که **وَاللَّهِ مَا قُلَعْتُ بَابَ خَيْبَرٍ بِقُوَّةِ**
جُنْدَانِيَّةٍ بِلِقْوَةِ رَحْمَتِي گفت بلی گفتم چون
 سورة براهه فرود آمد **مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
 از ابوبکر داد تا جمعه برو عهده اهل مکة تازه کند
 ابوبکر سورة براهه بستند و زده راه رفت بود که
مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرفتند و او را
 باز خواند و سورة براهه از او استد و بعید داد ابوبکر
 گفت **يَا رَسُولَ اللَّهِ** از من که تقصیر صادر شد که سورة
 براهه باز استدی و بعید دادی **رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ**
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت ای ابوبکر و حیرت شده است

از خدا میفرمود **علی** من گدای سوره من میسأله با کسی
 از من باشد **علی** از منست نه جنبر بود گفت بلی
 گفت **مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم** در حق
علی بن ابی طالب علیه السلام گفت لا یُجَنَّبُکَ الْاُمُومِ
 تَقِیْ وَلَا یَغْضُکَ الْاَسَافُ شَقِیٌّ **نه جنبر است**
 گفت بلی **کتم** **مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم**
 فرمود انا مدینه العلم و علی بابها گفت بلی
کتم نه **مصطفی** در حق **علی** فرموده است **علی**
 مع الحق و الحق مع **علی** گفت بلی **کتم** باز گشت
 افتاب را که یَجْعَلُ الشَّمْسُ بِرِیْا لِحِجَّتِهِ صَلَوَ
 حِیدَنْ غَارِ یَسِینَ **از علی علیه الصلوٰة و السلام**

فوت شده بود **مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم** دعا
 کرد تا افتاب فرو رفته باز بمقام عصر آمده **تا علی**
 نماز کرد راست است گفت بلی **کتم** این حدیث که
 روایت کرده اند که **مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم**
 اِنِّیْ تَارِکُفَکُمْ الثَّقَلِیْنِ **کتاب الله و عترته**
اهل بیتی ما اَنْ تَمْسَکُمْ بِهٖ لَنْ تَضَلُّوا اَبَدًا وَلَنْ
 یَفْقَرُوا حَتّٰی یَرِدَ عَلٰی الْخَوَضِ درست است گفت
 بلی **کتم** از اهل بیت **علیه السلام** میچکس **از علی**
 بزرگتر بود گفت لا والله **کتم** این حدیث که **مصطفی**
صلی الله علیه و آله وسلم روایت که **علی** مع القرآن
 مع **علی** یَدُرُّ رِیْعَهُ حِیْثُ دَارُ صَیْحَرٍ است **کتم**

بلی گفت درین حدیث جد گوئی که **مصطفیٰ صلی الله علیه و آله**
و آله و سلم فرموده است مثل اهل بیت کیش
 سفینه نوح من ركبها نجا ومن تخلف
 عنها غرق نجات است خود در اهل بیت خود
 نهاد درست است گفت بلی **کتم** عاد یوسف را زنی
 در اهل بیت کسی بود گفت لا والله روزی **عجل**
علیه الصلوة والسلام در حجره **مصطفیٰ صلی الله علیه و آله**
و آله و سلم رفت دحیة الکلبی را
 دید که سر **مصطفیٰ صلی الله علیه و آله و آله و سلم**
 در خواب بود چون **علیه السلام** در رفت
 می گفت خدایا این **عصمت علی محمد**

فانك آخر نبي **علی** نشت و سر مبارک **مصطفیٰ**
صلی الله علیه و آله و سلم در کنار گرفت و چند برخاست
 و رفت چون ساعتی برآمد **مصطفیٰ صلی الله علیه و آله**
و آله و سلم از خواب درآمد علی را دید گفت یا علی
 که سر من در کنار تو نهاد گفت دحیة الکلبی
 رسول الله علیه و آله و سلم گفت **علی**
 بود دحیة الکلبی چنین است یا نه گفت بلی
 گفت ای از در وقت آن نیست که اضافی
 که بعد از رسول **صلی الله علیه و آله و سلم**
 بهتر از خلق و هادی و ولایت و اعی و امام
 صدق بود گفت که **اشهد ان لا اله الا الله**

وَجَدَ لَاشْرِكَ لَهُ وَاشْهَدَانِ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
 وَرَسُولُهُ وَخَلِيفَتُهُ وَوَصِيَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ
 وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ طَالِبُ
 سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَهُوَ خَيْرُ النَّاسِ
 بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَوْلِ عَزَّ وَجَلَّ
 هُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ وَجَعَلَ رِجَالَهُ
 جُودًا مِنْكُمْ يَشْرُونَ كَمَا يَرِثُ الْخَالِفَةُ يَكُونُ
 وَقَالَ وَحَدِيثُ رِجَالِهِ يَكُونُ يَكُونُ يَكُونُ
 بِدَعْوَتِهِ خَانِدَانِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عَلَيْهِ بِيْرُونِ آمَنَ أَنْدَكَتْ بَرَايَاكَ جَوْنِ
 بَعُورَكَارِغِي رَسَنَدِ صَبَابَه بَعْدَانِ وَفَاةً طَلَقِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَرْتَدِي يَأْشُدُ لَا أَنْتَ شَيْعَةُ
 عَمْرٍاءِ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأَوْلِيَاءُ وَجَدْنِي هَذَا
 اَدِي كِه بَعْدَانِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 اَز مَادِرِ رَوْجِو آهَدِ اَنْدَانَاكَ مَرِي يَأْشُدِ بَصُورَتِ
 اِجْمَاعِ اَمْتِ بَرَايِ دَفْعِ جَرَامِ اِدْكَ اَز خُودِ اَسْتِ
 وَكَارِ اَزِي وَحَدِيثِ نَبِيِّ كُنْدَكِه بَعْدِ اَمْتِ
 لَا اِجْمَاعِ اَمْتِ عَلَيَّ الصَّلَاةُ كَقَوْلِ اَبِي حَدِيثِ
 اَز وَجَالِ بِيْرُونِ نَبِيَّتِ اَمْتِ نَهْ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ
 مَوْضُوعِ اَسْتِ جَرَا اَزِي اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ
 اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ
 شَهِيدِ كَرْدِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ

و کسی که سیر کند اگر کوئی نه ضال و گمراه بودند
 که او را شی پس اجتماع ایشان بصلوات بود باشد
 و چون چنین باشد حدیث موضع باشد **کنتم**
 اکنون ترا بچشمه شد که بعد از حضرت **مصطفی صلی**
الله علیه و آله و سلم بر اهل بیت او چه جور و جفا
 رفت در حق ایشان چگونه باطل کرده اند از خمس و
 مال و مال و فساد و هر از ماه که پنجاه و سه روز
 بر سر منبرها اسلام **علیه السلام** **طالب علیه السلام**
والسلام را که بهترین خلق خدا بود بعد از
رسول صلی الله علیه و آله و سلم لعنت کردند
 و فرزندان ایشان را در میان خلق خوان کردند

و با سیر کردند و اکنون نیز اگر از دوستان **علی علیه**
الصلوة و السلام مریکی ازیر دشمنان
علیه السلام و **السلام** لعنت کنند
 او را بر بخاند و بر فرض نسبت کنند و انکشت
 غایب خلق کردند و در اسلام فرستادن با اهل بیت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم مضایقه کنند
 و بقصد و دفع آن سبها و محمود نمایند **علیه السلام**
 از بهر ترک و قربت خدا و رسول **صلی الله علیه و آله**
 بر خود لازم و فرض کنند که قبی از بیاد اداست
 با دوستان و متعلقان ایشان در چندان اند
 و تعذیب کشد و درین حمیت بخون و مال

باز مانند **گفتا** دلخوش دار که عاقبت کار بر شما
 قرار گیرد و دیر شریعت بر شما ختم شود و دینها
 و دولتها و از جماعت نیرو بر شود و یکی از سادات
 ظاهر شود از ائمه معصومه که نه سال در زمین
 خلافت کند و امام خلق باشد از حق و حکم و از مشقه
 تا مغرب رسد و همه دینها و مذهبها دیگر براند
 از دود رازی روزها در عهد او دوازده سال باشد
 گفتیم نام او چه باشد گفت **مهدی ع**
 اهل سنت و جماعت میگویند **ابو محمد محمد بن یحیی**
 گفتا فی زمن از این بعد و تدعی **لا اله الا الله**
الا فی زمن من عیسی علیه السلام و السلام و

و در یک روز ظاهر شوند میان رکن و مقام
و علی محمد و آلما الطاهر و السلام
بسم الله الرحمن الرحیم
 در مناظره مامون الرشید با جماعت اصحاب
 الحدیث از فقهاء مرو در امامت **امیر المومنین**
علی علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم
فصل دوم چنین گویند که مامون الرشید
 در مجالس نظر و محافل و مجامع باستقصاء نگاه کرد
 و اغلب خلق مایل بقضایل مشایخ بودند
 و با ایشان در امامت **امیر المومنین علی**

علیه السلام مناظره کردی و تفضیل وی بر حمله
 صحابه تقریر کردی و خاطر **امام علی و سید رضا**
 رعایت کردی و **امام علیه السلام** اصحاب
 خود را گفتی باید که مغرور نشوید بقول وی که
 وی آنچه میگوید بیاور میگوید و قائل من فرماید
 خواهد بود و من اچار نیست تا آنکه که اجل برسد
معبران ثقت روایت کنند که یحیی ابن اکثم
 قاضی خراسان **گفت** که مامون مرا فرمود تا جماعه
 از اهل حدیث و اهل کلام و بحث و نظر حاضر کنم
 نزدیک چهل شخص حاضر کردم و اعلام مامون کردم
 اجازه دخول داد در دقه جماعت سلام کردند

ایشان را

ایشان را عزت بنشانند و بتواضع ایشان سخن گفت
 و مواضع نمود بعد از آن گفت ای جماعت بنحوا
 که خود را مجموع کنید و بحضور و جمعیت
 جمع باشید که اسروز با شما صحبت و فایده است
 باید که سوزها بیرون کنید و هر یکی که از شما
 حاققت خود را فارغ کند و خوش و گستاخ و منوط
 بیست درین بساط بنشیند تا بگوئیم و بنشینیم
 گفت ای قوم من شمار از بهران حاضر کردم
 تا شمارا حجتی باشد در حضرت خدا اکنون از خدا
 بر رسید و محاسن کنید و حق بان بگیری و از هر کس
 که باطل گوید و کند باز بسوید و در جام و مملکت

و متکلم من نگاه مکنید و بر نفس خود بپاشایید
 و از دوزخ بپرهیزید و در رضا گوشتی که میخکس
 بمعصیت تقرب خلق نکنید الا خدا خشم و قهر خود
 بر او را نداری ساعت محضوری تمام و جمعیتی
 ستوفی مناظره کنید که من از انهام که **علی بن ابی طالب**
علیه السلام بعد از پیغمبر بهترین خلق
 میباشند اگر درین **سلسله** حق بر طرف من باشد پیروز
 و عناد تصدیق کنید و اگر خلاف این باشد
 بر من رو کنید و هیچ اندیشه مکنید اگر خواهم
 من سوال کنم و اگر شما سوال کنید یکی از ان جمع که ماسوال
 کنید بسیار تاجف داری باید که از شما یکی که امر باشد

نظر

متکلم باشد اگر در پیش کسی میزیدی باشد بگوید اگر او را
 در تقریر قصوری باشد یا در تقریرش خلیله بود معاونهت
 کنید انکه یکی گفت دعوی ما آنست که بعد از
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بهترین خلایق
 ابو بکر بجهت روایت حدیث که اجماع است بر آنست
 که پیغمبر فرموده است اقتدا با الدین من بعد من
 ابو بکر و عمر چون **پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم**
 باقتداء ایشان فرموده باشد لابد سبب خاصیتی باشد
 که خدا و رسول دانسته و اوقات با کسی نفی باید
 الا که انکس از همه کس بهتر باشد ما چون گفت روایتها
 بسیار باشد و آنها از سه حال بیرون نباشد یا همه

دروغ باشد یا همه راست یا بعضی راست باشد
 یا بعضی دروغ اگر حق باشد لازم همه باطل باشد
 از جهت تناقض احادیث و اگر همه باطل باشد
 در آن مفسدین بود و شریعت بر خیزد چون این
 دو قضیه باشد لابد متعین باشد بقسم ثالثی
 که بعضی حق باشد و بعضی باطل پس لابد بود دلیلی
 و برهان که بدان امتیاز میان حق و باطل ممکن بود
 و چون چیزی وارد شود که فی نفس الامر از ساق
 حدیث حقیقت آن و معارضت آن از حدیث
 معلوم گردد محتاج بدلیل خارج نبود و این حدیث
 که شما ایراد کردید بطلان این حدیث است

و از نفس این حدیث ظاهر است و از جانش است که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم احکام الحلاء
 و از هم خلق او بصدقه اولیتر و سزاوارتر و منزله
 از محال و معصوم در کل حال **در وجه** استدلال
 این حدیث آنست که آن شخص که **پیغمبر صلی**
الله علیه و آله و سلم است را باقتداء ایشان
 فرموده است که اقتداء به ایشان نیز رواست و بود
 با تمام ایشان هر دو در کل حالات موافق
 و متفق بوده اند و در هر دو عدد و صورت و شکل
 همچنین و این محال بود و اگر این مختلف دای و صیورت
 و طریق نبوده اند اقتداء بدو جهت مختلف کردن

متعذر بود و آن تکلیف با لایطاق باشد و این خارج
از حکمت و عدالت بود و دلیل بر آنکه طرف و سیر
ایشان مختلف بوده است بسیارست و از آنجمله
یکی آنست که سببی و غایب و برده اهل الزده و داشته
و عمر منکران بود و عهد حکم خود دهد دارد کرد
و ابو بکر خالد و لید را عالجی داده بود و عمر چند نوبت
گفت تا او را معزول کند و اجابت نکرد و ابو بکر
اجابت نکرد و گفت تا مالک بن نویره را بکشد
و بوی باز زد و عمر متعه نکاح و متعه حج را حرام
کرد و ابو بکر را داداشد بود و عمر دیوان خارج
نهاد و ابو بکر از آن اجتناب نمود و ابو بکر بعد از وفات

خویش خلیفه معین کرد و عمر نکرد و امثال این مخالفت
بسیار است و یکی دیگر از جماعت گفت **پیغمبر** فرموده است
لو كنت مُتَحَدًّا خَيْلًا لَا تَخْذَرْتُ ابَا بَكْرٍ
خَيْلًا مَأْمُونًا كَفَتِ اِنْ مَوْضِعَ وَابْطَلْتَ كَه
روز مولخا **مطلقاً لى الله عليه وآله وسلم**
امير المؤمنين را با از آخر می داشت **امير**
المؤمنين از این معنی سوال کرد فرمود که من ترا
از برای اخا خود باز پرس داشتم و حدیث مولخا
مشهور و متفق و مجموع علیه امتست هر يك
که حق است از این هر دو آن یکی باطل باشد
دیگری گفت **امير المؤمنين عليه السلام**

بر منبر گفت بهترین خلق الله بعد از رسول الله
صلی الله علیه و آله ابو بکر است مامون گفت
 این همه محالست و الجمل از جهت آنکه اگر این معنی
 صدق بود بی غیر **صلی الله علیه و آله و سلم**
 یکبار عمر حاضر می امیر کرد و دیگر یکبار
 اسامه زید و قول **امیر المؤمنین علیه السلام**
 که کزیب این دعوی میکند از آنجا که چون
مفضل صلی الله علیه و آله وفات رسید
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من
 اولی ترم بجای **مفضل صلی الله علیه و آله و سلم**
 و این مقام بمن نزدیکتر است از جامه من بمن و اگر نه ترند

ابو بکر

آن بودی که همه مرتد شوند و از دین بر گردند
 هیچ کس را نگریدی و خود فرمود که چگونه ایشان
 از من بهتر باشند و پیش از آنکه ایشان با سلام آمدند
 خدا را می پرستیدم و بعد از ایشان می پرستم دیگری
گفت نه ابو بکر در خود نیست گفت که که
 اقامت میکند تا اقامت کنم **امیر المؤمنین علیه**
السلام گفت این چه سخن باشد بجای که پیغمبر ترا
 مقدم داشته باشد تو آنکه که ترا باز دارد و منع کند
 مامون گفت این همه باطلست زیرا که **امیر المؤمنین**
علیه الصلوة و السلام التفات به بیعت ابو بکر
 نکردن در آنه داشت و مجمع قرآن مشغول شد

و شمار وایت میکنند که او بیعت نکند **فاطمه علیها السلام**
 در حیوة بود و چون در مرض وفاته بود وصیت کرد
 مرا شب دفن که تا هم نایبش بر من حاضر نشوند
 و بعد بالا دیگر است که آخر خلافت محمد
خدا و رسول الله علیه و آله وسلم
 بوده است چگونه خلاف **خدا و رسول** اقامت میکرد
 و او ایضا گفت که من با ضمیمه که یکی از این دو کس
 ابو عبید بن الجراح یا عمر قول کند **یکری** گفت
 عمر عاص گفت من از **رسول الله** رسیدم که از خلق
 که دوستی داری گفت عایشه گفت
 از مردان گفت بدش مامون گفت این هم

باطلت

باطلت از جهت روایتی که شما دارید که مرغ بر این نزد
 پیغمبر حاضر کردند و او فرمود **خدا یا انتی با حجب**
خلقتک اینک یا کُلّ معی فکان علیاً
 یعنی خدایا آنکه از خلق دوستی داری بفرست تا با من
 از این طعام بخورد **علی علیه الصلوٰه و السلام**
 درآمد و او مرغ بر این خورد چون این حدیث
 راست است آن یکی دروغ باشد دیگر **کری** گفت
 علی گفته است هر که تقضیل من را بگوید بکفر کند
 او را حد افرازم مایم مامون گفت این هم دروغ است
 چگونه **علی علیه الصلوٰه و السلام** بر کسی و
 دار که شریعت روانداشته است او هرگز از حکم

و مورد خدای بیرون نبوده خاصه که افضلیت
عليه الصلوة والسلام و آن هیچ کس
 از قسم مرتبت نباشد و آنکه خلیفه و شاکه است
 که مرا اقلت کنی و که مرا بهتر از شما نیستم
 اکنون بنکر بیکد ازین دو کدام یک راست
 است و یا بنکر بر نفس خود **عليه الصلوة**
والسلام بر او لابد باشد از آنکه راست باشد
 دروغ اگر ابو بکر راست گفته است بهتر از علی باشد
 و اگر دروغ گفته است کتاب امامت را نشاید
 و چون این متناقض اند تمیز میان ایشان بوی باشد
 و بوی منقطع است یا استلال و نظرون ظن

مقتضی است

مقتضی است بطرف عصمت و روشن است که از میان
 ایشان هر دو حالت عصمت یکیت **نیکی** گفت
 پیغمبر فرموده است که ابو بکر و عمر سیدان کمال
 بهشت اند ما مون گفت این هم محال است
 که مشهور و معلوم است که **پیغمبر رسول الله**
عليه و آله و سلم فرموده است که روز قیامت
 خرمردان در امری بوده و هیچ کس ویرد بهشت
 نباشد و قصه اشجیه مشهور است که چون
 بود در حجره پیغمبر رفت و فرمود که روز قیامت
 هیچ زن پیرد بهشت نرود آن پیر زن بگریست
 پیغمبر فرمود دل خوش دار که همه را و یا برانکه بنمید

و در بهشت روند و اگر ایشان هر دگر مردم آمد
و چون حشر کنند و در بهشت کنند سیدایشان
و از آن هدهشتیان **حسین و حسین علیه السلام**
باشند **خالد فرمود** الحسن و الحسین سید
اشباه اهل الجنة من الاولین و الآخرین
و ابو هاشم خیر متها **یکی گفت** **بعبر ص الله**
عنه و الله و سلم فرموده است که لوله ابعث
لبعثت اعمرا که مراند پیغمبری فرستادندی شما
فرستادندی یلمون گفت این محال عظیم است
که خدا فرموده است که و اذا اخذنا من النبي
ننبأهم و منك و من نوح و ابراهيم

و موسی

و موسی و عیسی چون چنین است چرا باید که ثابت
پیغمبری و نبوت باشد بعد از ابو بکر و امامت دهند
یکی گفت یک روز پیغمبر نظر کرد بر روی عمر
و تبسم کرد و گفت حق تعالی از میان همه خلق
بعضی مامات کرد و فرمود بر جمعه ملائکه مامون
گفت این همه باطل است از جهت آنکه پیغمبر
برگزیده عالم و عالمان در میان خلافت است
خدا تعالی او را ماماند و پیغمبر مامات کرد
چنانکه عمر از خواص خلق باشد و پیغمبر از عوام
خلق و این روایت عجیب تر از آن نیست که شما اورید
که پیغمبر فرمود که شب معراج چون در بهشت

رقم او را از نفاس شنیدم چون بیدیدم بال بود
 از پیش من رفته بود آخر شیعه میگویند علی بهتر است
 ابو بکر است و شما میگوید غلام ابو بکر بهتر است
 از پیغمبر و دیگر روایت میکنند که شیطان از سایه
 عمر بگریزد و در غار پیغمبر دست باید و هر زما
 خود در میان نماز بجای قرآن در دهان پیغمبر اند
 از و کلمه گفت و او را تلقین کند **یکری** گفت
 آخر جهان عذاب گیرد از انکه را نجات و خلاص
 نباشد الا مامون گفت این خلاف کتاب است
 که **خداوند تعالی بفرماید** وَمَا كَانَ لَآلِهَ
 لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ خَيْرٌ مِنْهُمْ فَرَمَایند که من عذاب

کلی

یکانی نکند که تو در میانش باشی پس بدین استظهار عذاب
 خود نباشد و تقدیر اگر باشد کس از انده دلا محمد
 و عمر که عمر منزلت و رتبت محمد است و این هیچ
 بمسلان نکوید **یکری** گفت پیغمبر او را با مقام
 ده بشارت بیهشت داده است مامون گفت
 این هم تحقیق ندارد اگر چنین بودی چرا هر مرد
 شهادت میدهد باین که گفتی پیغمبر مراد میان منافقان
 یاد کرده است نه چون بدین بشارت استظهار
 داشت چرا متردد بود و اگر بر قول و اعتماد داشت
 و او را باور نمی کرد این خود نه مسلمان باشد و اگر
 تصدیق و باور داشت سولای از حدیث میامینی

که معنی دارد **دیگری** گفت پیغمبر فرمود سراد گفت
 ترز و نهادند و همه امت بر گفت ایشان بر پیغمبر و
 بر ترز و گفتند مامون گفت این هم محالست که این
 دعوی از و حال پیرون نیست و اندامهای
 ایشان در ترز و نهادند یا علمها ایشان اگر سراد ترز
 و اندام ایشان و از ان است بوده و نابوده سراد است
 چگونه ممکن بوده باشد و اگر سراد اعمال است است
 ناموجود و اعمال موجود چون بود پس این تفصل
 و در بخان از کجا انصاف و تواضع کرد چون سخن
 بدین مقام رسید رعایت همه سردر پیش انداختند
 و خاموش شدند مامون گفت چرا خاموش شدید

ک

گفتند همنهار رسید سخن هیچ باقی نیست مامون گفت
 من اکنون سائل باشم و از شما سوال کنم بگویند که ان
 اعمال صحابه در اوقات اسلام کدام فاضلتر است مجمع
 گفتند سبقتی در اسلام که **خدای فرماید**
الْبَاقُونَ السَّابِقُونَ أَوْلَىٰ إِلَيْكَ الْمُقَرَّبُونَ
 گفت هیچ دانید که سابق بر **علی علیه**
الصلوة والسلام که بوده است **گفتند** او در
 کودکی بود و تکلیف بر وی نبود و ابو بکر در سن
 هجرت در اسلام آمد و در بین دو اسلام تقابلت
 بسیار است مامون گفت بگویند که اسلام علی
 بر جمیع امت گنیم از الهام خدایی بوده است یا بدعوت

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اگر با علم بوده است
 و از پیغمبر فاضلتر باشد که چهره پل علیه السلام
 او را تعلیم نکند او ندانست و اگر بدعوت پیغمبر صلی
 الله علیه و آله وسلم بوده است پیغمبر او را از رای خود
 دعوت کرد یا با مسخدا اگر گویند برای خود کرد
 تکذیب قرآن باشد که میفرماید وَمَا يَنْطُزُ عَنْ لَوْكَ
 و آنکی از قبل خدا بوده است خدا او را در کودکی
 بمشابت عاقلان کامل داشته و داشته است
 و او را در ارس و سال و وقت موید بیا یابد
 و موفق بتوفیق گردانیده تا آنچه دیگران
 در کمال یافته و دیده اند او را در کودکی دانسته

و یافته و معجز دیگر آنکه بر حکیم زو نباشد که ناممکن
 و محال نباشد را فرماید چون کودکی را که استعداد و رشد
 و ادراک دعوت فرماید و در آن حکمت باشد
 و حکیم تعالی جفا افعال را ندارد و نکند و نفرماید
 دیگر مامون گفت بعد از سبقت کدام فاضلتر
 گفتند چهار گفت هیچکس دیدند و شنیدند
 که در موافقت و قایع در حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم چندین ملازمت و موافقت
 و قایع در جهاد گوی غوده است که علی در روز بدین
 از شصت مبارک و زیادت بدست خود دیده داشت
 و باقی آنکه کرازا سلام به کسی گفت این بکر

در خیمه بود یا پیغمبر و به پیغمبر مشغول بود مأمون
 گفت این سخن سخت عجیب است و باید پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم تغییر می کرد پیغمبر **صلی الله**
علیه و آله و سلم محتاج رایی و تدبیر او بود از این
 سبب که اختیار کند کشتن زبانه اگر او را شریک
 پیغمبر گویند که پیغمبر محتاج رایی و تدبیر او بود و تنها
 تدبیر او را ندارد پس **پیغمبر صلی الله علیه**
و آله و سلم بودن در خیمه فایده داشت آنکه
 در کار زان نبوده باشد اگر فضیلت آنست که در جنگ
 نبوده پس واجب است که کسی که در جنگ نرفته باشد
 در فضیلت مشرک نبوده باشد و این سخن خلاف

فرمان

فرمان قرآنست که **پیغمبر باید و فضل الله المجاهدین**
علی القاعدین خدا مفضل و صاحب فضیلت
 کرده است مجاهدین را اگر کسی که از جهاد بنشسته
 و تخلف کرده اسحاق صاحب میگوید پس مرا گفت
 پس **سورة** **هل اتی علی الانسان نضوان** بخوانند
 تا باین آیه رسیدم **سَعِیْكُمْ شُكُورًا** گفت
 این آیه و این سوره در حق کسی که فرو آمده است
كُنْتُمْ در حق **عَلِیْهِ الصَّلٰوةُ وَاٰلِهٖ** گفت
 نیز از بهر آن فرستاده است **عَلِیْهِ الصَّلٰوةُ**
وَالسَّلَام در میان خلایق ظاهر کند و تعریف
 او کند که مراجعه کرده است و وجه گفته است

کدام فضیلتی زیاده تر از این است گفت ای ابوسحق
 خبر مرغ بزبان و عاوی **رسول الله علیه و آله**
 پیش تو درست و حق است **گفتم** بلی گفت این قضیه
 باجنابک پیغمبر خواست واقع بود یا نه یا خدا فاضل
 و مفضل هر دو میداند و مفضل از فاضل دوستتر
 میدارد یا خدا فاضل از مفضل غنی تر است یا بگوید
 ازین سه کدام پیش تو حق است **ابو سحر** ساعی سر
 فرو برد **بس** گفت خدای تعالی ابوبکر را فرموده
 ثانی اشیر اذ هم فی الغار اذ یقول لصاحبه
 لا تحزن ان الله معنا او را صاحب و رفیق
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت کرد مامون

گفت سبحان الله ندانستم علم گفت چنین
 کم مایه ای در خصلت که فضیلت تقریر توان کرد
 چون هر کس با هر کس امکان صحبت دارد فضیله
 بجهت حاصل بود در قرآن **فرموده** **قال له**
صاحبه و هو یحاوره اکثرت بالذی خلقک
من شر اب کافر یا یحب یادکر و کافر یا فضیلت
بود دیگر در شعر عرب میگوید **سرع و لقد غدرت**
وصاحبی و خشیة و خشی و دود و ام را صحبت
یاد کرد ایشا را وی را بجهت فضیلت بود **ان الله**
ان الله تغناهم من یتیم نیست که خدای تعالی
با بدان **نیکوان** **یک نیست** **بعلم و خدای میفرماید**

مَا يَكُونُ مِنْ جَنْبٍ ثَلَاثَةً إِلَّا هُوَ رَافِعُ يَدَيْهِ
وَلَا خَسْفَةَ إِلَّا هُوَ سَادُ سُهُمْ وَلَا آذَنِي مِنْ
ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ إِنَّمَا كَانُوا
بِعَيْنِ بَصِيرَةٍ سَكَّرَ رِزْقَهُمْ وَشَوَّرَ بِهِمْ نَفْسَهُمْ لَا كَدَ
مِنْ جَعَلَهُمْ وَبِهِمْ يَنْفَعُهُمْ لَا كَدَ مِنْ شَمِّهِمْ
وَبِهِمْ كَمِ الْبَشَرِ مِنْ بَشَرٍ يَشَاءُ لَا كَدَ مِنْ بَشَرٍ يَشَاءُ
هِيَ كِبَارُ فَضِيلَتِ حَيْثُ عَلَّمَ دُورَ رِجَالِهَا وَزَانَ
لَا يَخْرُجُ كَدَ كَفَىٰ إِنْ مِنْ وَدَّ طَاعَتِ بَدْوَهُ اسْتِ
جَرَا بَغِيرًا وَدَّ أَنْ طَاعَتِ بَانِ مِيدَارِ وَكَرْمِ مَعْصِيَتِ
بُودِ دَرِ مَعْصِيَتِ جَدِ فَضِيلَتِ بُوْدِ تَاوِي فَضِيلَتِ
بَاشَدِ **بِسْمِ** نَامُوزِ كَفَتْ إِنْ كَدَ **بِسْمِ** فَاتَرَلَا اللَّهُ

سَكِينَتَهُ مُرَادُ شَرِكِيَّتِ كَفَتْ بُوْدِ كَرَجِيَّتِ لَنَاكَ بَغِيرِ
إِنْ مِنْ سَتَغْنِي بُوْدِ وَاسْتَظْهَرَ كَفَتْ جَكُونِي دَرَانَلِ
خَدَايِ **بِسْمِ** دَرِ بَوْمِ جَنِينِ إِذَا عَجَبَتِ كَمِ كَشَرَتِ كَمِ
قَلَمِ قَعْنِ عَنْكُمْ شَيْءٌ وَصَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ
بِمَا رَحِبَتْ ثُمَّ وَلَيْتُمْ مُدِيرِينَ **بِسْمِ** فَاتَرَلَا سَكِينَتَهُ
عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِدِيدِي كَدِ بَغِيرِ أَهْلِ
سَكِينَتِهِ خَدَايَسْتِ وَبَعْدَ زَانَ مَوْسِيَانِ وَبَعْدَ زَانَ
سَكِينَتِهِ عَلَيْهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ ضَمِيرِ مَرَادِ
رَسُولِ اسْتِ كَدِ دَرِ دُورِ جَنِينِ صَاحِبِ سَكِينَتِهِ بُوْدِ
وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ خَدَايَسْتِ كَدِ مَوْسِيَانِ بُوْدِ كَدِ مَوْسِيَانِ
خُودِ بُوْدِ رُوْدِ بَنَدِ كَدِ كَدَامِ يَكِي بَسَكِينَتِهِ

اولی بر ایدانک بطیب النفس و خوش دلی با پیغمبر
در جهاد و جدال بودند و اندک در غار دلتنگ و خون
نشسته و دیگر مواضع گنجان حال لیلۃ المیت بلیله
الغار **مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و سر قتی** را
در شب بر پای خود خوابانید **علیه الصلوة**
والتسلیم نفس بوقایده نفس پیغمبر در پیش داشت
و دریغ نداشت گفت سماء و طاعة و کفار
و شرکان جمع شدند و بر قتل پیغمبر اجماع کرده
و هیچ شک نکردند که پیغمبر است که خفته است
و رای آن بود که هر یک از قوی و قبیلان ضریقی زنند
یا عمیا باشند و همه درین فعل شریک باشند و باحق

برجی

بل دیگر از عهده این کار مقتضی شوند رای می زدند
و نزدیک می آمدند و غلبه بر سر **علیه الصلوة**
والتسلیم آوردند و در روی هیچ تغییری و استیلا
شی و خوفی و رنجی نبود و ابویکریم غلبت خصم
در غاری سستگر تا معلوم در حضرت پیغمبر
دلتنگ و خائف بنکر قیامت میان این هر دو خصم
که فضیلت از کدام طرف حاصلست
بر گفتای ابواسحاق روایت حدیث ولایت
بیش تو نیست **کلم** بلی هست گفت غی بین
که در آن چه خبر **علیه الصلوة**
والتسلیم واجب کرده است که ایشان را از آن

به نیست گفت و میدان که در ۴ ام مقام گفت
 در غدیر خم فرمود چون از حجه الوداع بازگشت
 گفت غی دانی که هر یک موسی بود گفت بلو گفت
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَبَارِكُ فِيكُمْ همچون
 هر یک بود موسی گفت این قیاس راست نیست
 که **هَارُونَ** و **عَلِي** نه گفت بعد از نبوت
 منزلی دیگر نیست الا خلافت و پیغمبر و اخلیفه
 خود کرد در مدینه جنانک منافقان گفتند
 که از وی ملول و او را در مدینه باز داشت
 این هم بر مثال حال موسی و هرون است که
گفت اَخْلَفِي فِي قَوْمِي وَاصْلَحْ وَلَا تَتَّبِعْ

سَيِلَ الْمُنَادِينَ گفت موسی هرون را خلیفه کرد
 و هرون زن بود **گفت** چون موسی عیقات میرفت
 میبکس از اصحاب با وی نبودند **گفت** بلو گفت هرون را
 خلیفه خود کرد و در قوم باقی **گفت** بلو گفت پیغمبر هم
 چنین علی را خلیفه کرد در مدینه در حقیقت خود او
 و وزیر پیغمبر بود جنانک **هرون** و **عَلِي** موسی بود
جنانک گفت **وَاجْعَلْ لِي فِي زَمَانِي أَهْلِي**
هَارُونَ اخبر **هرون** علی عزت هارون باشد
عَلِي وزیر باشد **عَلِي** و خلیفه وی باشد **جنانک**
 هرون خلیفه موسی و بعد از آن نگاه اصحاب
 کرد **گفت** من سألها باشم یا شما یا انان من

گفتند ما سوال کنیم گفت بگویند **گفت** نه تو ای

علی علیه الصلوة والسلام از قبل خدای تعزیر

می گویی گفت بلی گفت باید که همه ذکر فرائض چون

غناز و عدد نماز و زکاة و کیفیت زکاة و سایر فرائض

مشهور بودی و بدان هم محکم نماز است و مخالفت

نمی کردی چون ذکر فرائض چون است که در خلافت

چندین خلافت و در آن فرائض هیچ نیست

گفت از جهت آنکه حرص و رغبت خلق بجاه

و حکم و اعراض اکثر خلق بیشتر از آن فرائض **دیگری**

که فرستاده چه خلل کردی اگر بعد از آن کردی

و اجازت فرمودی با اختیار این تا قایل مقام می باشد

و رحمت و شفقت بر من کردی و اگر خلاف حکم می

کردندی عذاب ایشان فروامدی گفت خدا مخلوق

رحیم تر از من نیست **گفت** که خدا پیغمبر **صلی الله**

علیه و آله و سلم مخلوق نیست او بعضی طاعت

میدارند و بعضی انکار می کنند و خدا همه را پدید آورده

و رها کرده تا وقت تکلیف و مجازات برسد و جهنم

دیگر نیست که اختیار پیغمبر قائم مقام خود در خلق را

فرمودی کدام یکی معصی توانستی کرد و اگر بعضی را فرمودی

ایشان بجهت شایسته خاصیت و بیان بلی بر مندی

که هر چه خدا بیدان بودی **دیگری** گفت روایتی

از پیغمبر **صلی الله علیه و آله و سلم** که هر چه

نزد مسلمانان اینک باشد در حضرت خدایک بود و مقرب
 بدو باشد بود گفت لابد همه مسلمانان را مراد بود و بعضی
آنکه همه را مراد است جمع و اجماع همه فقود باشد
 و معتذر بود و اگر بعضی مراد است هر قوم را رسید
 یکی بخوار ایشان بود پس اختیار شیعه **علیه**
الصلوة والسلام حق بود و هیچ لایم نباشد
 و اصحاب حدیث و جمهور دیگری پس امامت
 در میان خلق مضطرب بود و درین رکن اعظم
 هیچ شوق نماند **دیگری** گفت روا بود که گویند اصحاب
رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر خطا بودند
 و اجتماع بر اضلال کردند گفت نه چون توان گفت

و این چه سخن بود گوی که نه فرض دانند نه سنت و ندانند
 که امامت از خداست یا از **رسول** حمل بر چه خوا
 کرد فرض یا سنت و شمانه فرض میدانید و نه سنت
دیگری گفت تو دعوی امامت **علی علیه**
الصلوة والسلام میکنی بجه حجت و بیته گفت
 حجت و بیته بر من نیست که مقوم نه مدعی و اعتراض
 بر مقرر نکرد تا محتاج پنه باشد و شما دعوی
 اختیار میکنید که بولنظم اختیار شما دیگری صلح
 تولیت و عزل شود و بیته بر شماست و عذر نشود که امامت
 درین قضیه بر دو کس و هندی بعضی قایل اختیار و بعضی
 منکر اختیار از قایلان اختیار بیعت ممکن بود

که همه درین دعوی شرکت کنند و شرکا و جمعا باشند
 و از قایلان نص و منکر آن اختیار نیست متوقع
 نباشد پس از کجا اقامت کنند **دیگری** گفت پس درین
 صورت بر **علی علیه الصلوٰۃ و السلام**
 چه واجب باشد بعد از آن **رسول صلی الله علیه**
وآله و سلم گفت آنچه بر وی واجب بود که فرمود
 اخلاص واجب نکردی پس وی واجب بود
 که خلق را اعلام کردی بر امامت خود **گفت** کار
 وی نبود که امامت خلق را تقصیر کردی این کار خدا
و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و کردند
 و شما انکار کردید که امامت بقول خود یا از دیگری

داست بودی بر شما هیچ اعتراض نبود و بهی و طریقی
 صواب بودی اختیار و امامت و خلافت شما
 مشکل است که تعلق شخصی دارد و رسول شروع
 شما از قول خدا و رسول عاری است بخوان **خدا**
ابراهیم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای پی
جاء علی فی الارض خلیفه اگر امامت است
 و اگر خلافت خلق را با آن چه کار چنانکه نمود فرمود
 چه امام باید که از او فطرت در علو شرف و رفعت
 نسب و خصوصیت طهارت عصمت باشد
 در ماضی و مستقبل حالات وی که هر کس که بفعل
 خلق خلیفه باشد بفعل خلق معزول باشد **دیگری**

گفت چرا واجب می دانی ما است و می گفت از بهر
 آنکه واجب میدانی نبوت **مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ**
وَالْآلِهِ وَسَلَّمَ که علی ان فطرت طفولیت
 قدم در ایمان نهاده است چنانکه محمد و از ضلالت
 و شرک معصوم و مجتنب بوده همی روی یعنی **مُحَمَّدٌ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْآلِهِ وَسَلَّمَ که شرک ظالم بود و ظالم
 اماست را نشاید و بسترست خود جد توان گفت
 که شرک از جمله اعدای خداست و عدو خدا
 چون ولی خدا باشد و هر که خیر باشد شریعت
 حکم بر وی راندن باشد و محکوم علیه چگونه حاکم
 بود مطلقا و الامیان حاکم و محکوم علیه فرقی

نماند

نماند یکی گفت پس چرا **عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ**
وَالسَّلَامُ بر او یکر و عمر قاتل نکرد چنانکه با معلوم
 کرد گفت این اعتراض از قانون دور است که بر نفسی
 و هیچ طلب نکند و علت غایی در تنقیات نبود که اصل
 اشیاء عدست دلیل بر وجود و ثبوت شیء طلبند
 اکنون بیاید دانست که قضیه **عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ**
وَالسَّلَامُ تعلق ندارد با بغیر وی اگر
 خدا دارد شک و انکار در آن کفر بود پس تسلیم
 باید شدن **كَلِمَاتُ السَّلَامِ** و اگر ان خلقست
 جدا ایشان و جد علی و جد دیگری آن باید که خلق
 باید یکی گفت اگر **عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ**

مقتضی الطاعت است باید که چون پیغمبران **ج** آید باشد
 گفت خدای تعالی علی را چون نشاند و علی در پیش
 خلق نصب کرد تا که مطیع است و که عاصی و که
 موافقت و که مخالف تا که بر کار و بر ویله خدا
 مدد و معاون بیند جهاد کند و اگر نه بیند چون دیگر
 پیغمبران سنت فراموش کرد و عیب و ملامت عابد
 بر آن از ضرر و معاونت نشست و او را تنها
 رها کرد بر مثال کعبه خانه خدا که **عَلَى عَلَيْهِ**
الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ که کعبه و الکعبه نشان و که از روی
 خانه مقتضی الزام است هر که بر وی و او عاصی است
 حق کرده باشد و اگر نه و دیگران خواست بر کعبه

نیز

نباشد **دیگری** که تخرن لابد امام ناجار است چرا
 البته **عَلَى عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ** باید که
دیگری گفت از جهت آنکه طاعت مجهول و کی
 که در میان خلایق او را ندانند و نشانند ممکن بود
 و بر عیان و ایقان نباشد پیغمبر ماه صیام اگر حق تعالی
 فرمودی که از سال یک ماه روزه باید داشت
 و معین نکردی مردم از خود چون استخراج ملاحظه
 کرد که عیانان همان ماه بودی که مراد خدا بودی و اگر
 هر ماه که بودی شایستی خلق از پیغمبر و شارع و شارح
 مستغنی بود ندی چون سخن بدین مقام رسید خلق جمله
 خاموش شدند مامون گفت اکنون شما سوال کنید

جواب و نقض گفته و کردم نوبت سوال منست
 گفتند حکم تراست که است اجتماع امتست
 برین حدیث که پیغمبر فرمود من کذب علی شئ مما
 فقامه جهنم یعنی هر که بعدد دروغ من حلال کند
 جای وی در جهنم است همه گفتند **بلی** گفت بگوئید
 که چون خلق خلیفه برای اختیار خویش نصب کنند
 او خلیفه که باشد خدا و رسول باشد یا خلیفه خلق
آن گویند خلیفه خدا و رسول باشد و آنک خدا
 و رسول او را خلیفه کرده باشند بکار بر با ایشان
 باشد و اگر خلیفه خلق باشد نه از آن رسول و شما
 گویند او خلیفه رسولست دروغ به پیغمبر و اله است

بشدیدی

و جای دروغ از آن کرده **آن** بگدام قول اعتماد کرده
 ای در آنک **پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم**
 در گذشت و استخلاف نکردی بر آنک ابو بکر خلیفه
 رسولست هر یک بگویند که راست است آن **سید**
 دروغ باشد در خود اندیشه کنید و از ظلمات
 تعلیم با فضا نور هدایت نقل کنید و از شبهات
 حذر از کنید که خدا قبول نکند الا انحر و معقول بود
 و کم نیاید که مداخلت در کاری کند تا بداند
 که آن حقست و از ریب و شک اجتناب کنند
 که احقران بدان کفر بود و چنین کس در عذاب
 جاوید بماند چو نه بجای بود که دین از خدا و خلیفه

از شما این نه عین شرک و کفر است و چون منصوب
 شما باشید باضا لیت نه شما حاکم او باشید و محکم
 شما باشد تا رضای شما باشد برقرار بود و اگر بر وی
 خشم کنید یا او را معزول کنید یا بکشید چنانکه
 با عثمان کردید **میکری** گفت جهت آنکه امام وکیل
 مسلمانان باشد اگر داهی باشند باشد و اگر نه نه گفت
 عباد و بلاد آنان کیست گفتند آنان خدا گفت
 پس خدا باید که و کلامنا عباد و بلاد بفرستد
 که هر که در ملک ملک غیر بی اجازه وی تصرف
 کند ضامن اثم و خایر باشد دیگر بگویند
 که چون پیغمبر گوی یا خلیفه نکرد ترک از ضلالت

باشد

باشد یا هدی گفتند هدا باشد **گفت** پس باید
 که شما تابع هدا باشید گفتند مستقیم گفت **بی**
 جر اختلاف استخلاف کردید و ترک فعل پیغمبر
 ضلال باشد و ممکن استخلاف هدی است
 چرا شما استخلاف کردید و عمر جر اختلاف
 قاعده شمارفت اکنون پیغمبر استخلاف نکرد
 و ابو بکر کرد بتعین بعمر کرد بقیما ابو بکر بخلاف
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عمر خلاف
 هر دو بگویند که از این سه طریق که کدام یکی حق است
 اگر آنان پیغمبر حق است و لابد که حق است
 ابو بکر بر خطاء باشد و همچنین در بقایا اقوال

اکنون چون بود انچه پیغمبر کرم حق و هدی و انچه
 ایشان کردند حق و هدی حق ضحی و هدی
 ضحی و هدی چون تصور توان کرد بیضال
 بجا باشد درین دو جهت مختلف جدا گویند ایامه
قوله تعالی قل ان ما فی السموات وما
 فی الارض خلق الله راست این سخن باید روغ
 گفتند راست **گفت** درین ابطال
 بقای شمس است و اجماع و اختیار همه شمارا نشانها
 بکار میکنند تا انکه خواهد منصوب و مختار شد خلیفه
 باشد و طاعت وی بر شما فرض بود و ثابت
 و وکیل خود را خلیفه **رسول صلی الله علیه و آله**

و سَلَّمَ خدا دانید اگر خواهند مقرونه دارید و اگر نخواهند
 معزول کنید و اگر در عولت دینند خدا را بکشید
 آخر می بردارید و دروغ و افترا بر پستان بر خدا
 مگویند که حضرت **خدا و رسول صلی الله**
علیه و آله و سلم روز قیامت خوار و رسوا
 بخل و تحقیر نمایند بعد از ان مامون گفت **اللهم**
 انی قد ارشدتهم **اللهم** انی قد اخرجت ما
 وجب علی احوالهم من **غنیة اللهم** انی لم
 ارفعهم الی ربیب ولا شک **اللهم** انی ویت
 الیک بالتقرب یقندیم علی علیه السلام بعد
 بنیکم بکا امر باید بنیک صلی الله علیه و آله و سلم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قسم سیم در حلول شکل قضا با حکم **آمین**

آمین بنین علیه السلام که در زمان خلافت

صحابه رجوع باز نمودن شد و بعد از خود معترف

شدند چنانکه بارها گفتند لَوْ كُنَّا عَلَى هَٰذَا عَمَلٍ

آورده از آنکه در زمان عمر بنی دینار است

فنا کرد عمل و در جرم فرمود **امیر المؤمنین**

علیه السلام فرمود یا عمر معلوم نیست که

حضرت **مطلق** صلوات الله علیه و آله و سلم

درین قضیه بجه حکم فرموده است گفت بیان کن

امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام فرمود

فَعَالَیَ الْقَلَمِ عَنْ ثَلَاثَةِ كُتُبٍ كَرِهَ كَرِهَ

از کوه کی تا عاقل و خردمند شود و از دیوانه یا صحت

یابد و باز بهوش آید و از خفته تا بیدار گردد

دیگر در زمان خلافت عمر بنی است بریاوردند

و اقرار نمودند که او را جرم فرمود چون بیرون

رفتند **امیر المؤمنین علیه السلام**

از مال او پرسید احوال گفتند فرمود تا او را باز بوضع

حکومت بردند **امیر المؤمنین علیه السلام**

السلام رسید پس با عمر گفت این حکم تست

برین زن زد گفت بلی گفت برانک در شکم

دارد چه حکم داری اگر بترسید یا رحم بر وی آید

نشیدی که **مستطقی صلی الله علیه و آله وسلم**
 فرمود که اعتبار نیست بر اقرار آنکه او در قید
 و بند و ضرب و زجر اقرار کند عمر زن را که آن د
 و گفت آن هیچ زن ترا در زندان مثل **علی بن ابی طالب**
طالبت علیه السلام که **لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ**
دیگر گویند در عهد عمر بنی عباس و زنده که
 وضع حمل کرده بود و بران بود تا او را جرم که
 این خبر **ابن ابی بنی علی علیه السلام**
 رسید فرمود که بروی جرم نیست بنص قرآن حیت
قَالَ جَلَّ وَعَزَّ وَلَوْلَا لِدَاتُ يَرْضَعُنَ
أَوْ لَا دَهْنُ حَوْلَيْنِ كَمَا يَلْبَسُنَّ أَزَادَ رَيْبُكُمْ

الرضاعة وقال عز وجل وحمله وفضاله
 ثلثون شهرا فستة أشهر حمله والحولين باقام
 لاحد عليهما ولا جرم عمر و را در ماکرد و گفت
 خدایا هر از زندگانی من که چون مضطرب و مشکله
 در افتد و علی در آن میان نباشد **دیگر** گویند د و مرد
 و دیعی تر دنی نهادند گفتند این مال را هیچ کس
 بی حضور **دیگر** بعد از چند کار یکی از آن دو
 بطلب مال آمد و گفت آن صاحب که داشتم نماند
 اکنون مال براده زن دفع میکرد و مرد همچنان
 برد و اطلب می داشت تا سوگند آن معطله خورد
 که مرا صاحب نماند است و مال از آن منست

مال بستر و رفعت و بعد از چند ایام آن صاحب دیگر
 بیامد و بطلب مال بر آن زن الحاح کرد تا عی بعض
 برود و عمر زن را گفت تو تقصیری نکردی در ضمان
 تو باشا کنون تلافی بر بستن زن فریاد و فغان کرد
 و القاس کرد تا حکومت **امیر المؤمنین**
علیه السلام برود دفع حکومت کردند
امیر المؤمنین علیه السلام مرد را
 گفت جده دعوی میکنی گفت من با صاحب
 که داشتم مال تری این عورت بنهادیم که و حضور
 دیگر هیچ یک را ندهد اکنون مال یک طه داده است
 بی حضور من - **امیر المؤمنین**

علیه السلام فرمود تا آن خفرا و داده تجاوز
 مکن برو و صاحب خود را بیاور تا بحضور و بی
 مال از شمار کند و لا تقبضت یک دیگر یکی بنویس
 دعوی تباریدی عمر گفت لا بقای الله بعدک یا علی
دیگر گویند که روزی پنج کس در مجلس عمر حاضر
 کردند که زنا کرده بودند تا هر یک حد تمام برانند
امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود
 فرمود یا عمر حکم ایشان نه بر من و جست عمر گفت
 ضمانت حکمت و ترا معلوم است بران **امیر**
المؤمنین علیه السلام فرمود تا یکی را
 گردن زدند و دوم را سنگسار کردند و سیم را حد تمام

بر او نزد و چهارم نیمه حدیث نزد پنجم تقریر فرمود
 عمر با جمیع حاضران تعجب ماند پس سوال کردند که یا
آمین اللهم رب العالمین علی علیه السلام و وارث علم
 النبیین پنج کس در یک سر به احکام شان مختلف بیان
 فرما که جو نیست فرمود اول کافر بود و با سلا زنا کرده
 و حکم وی شمشیر بود و دوم مردی مجنون بود و زنا
 کرده حکم او دجم بود سیوم غیر مجنون بود حد قلم
 حکم او بود و چهارم بده بود و پنجم حکم او بود پنجم
 دیوانه بود و تقریر فرمود هم **دیکر** او را اندک شخصی
 در حضرت **آمین اللهم رب العالمین علی علیه السلام**
 حاضر گردند بر آن که کسی چیزی بر سر من زده است

و بعد

و بدین سبب نمی بینم و نفی قدرت نبشیدن دارم و نه قدرت
 سخن گفتن فرمود اگر راست گویند و دلائل حجت حاصل
 گفتند **آمین اللهم رب العالمین علی علیه السلام**
 ما را آنچه معلوم بشود صحت دعوی وی فرمود از آن
 چشم بگویند تا چشم را در چشم افتابان نهاده اگر قادر
 اش بود هم زنده دروغ میگوید و اگر معجزان آسوده
 ندانست گوید و لکن گوید بوی چیزی غی شنو
 باره حراق در آتش نهند و پیش بینی وی دارن را که مانع
 ملاحت باشد و ایضا آن حراق بید مانع راه یابد
 و آب آن چشم روانه شود و اگر بحال خود ماند راست
 میگوید از آن زبان که میگوید سخن غی توانم

گفت بگویند از آن بیرون کند و چند سوزن بروی
 زنند اگر خون صریح بیرون آید دروغ میگویند
 و اگر خون سیاه بیرون آید راست میگوید **دیگر**
 آورده اند که در عهد **ایمن المؤمنین** **عجله**
علیه السلام شخصی نکذشت و هزار دینار **عجله**
 پیش دوستی نهاد که چون من در کدام مرجه خود خواهم
 بمانم آن ده و باقی ترا باشد چون در نکذشت ص
 دینار بمانم داد و نهصد دینار خود برگرفت و از آن
 گفتند ای سبحان الله آخر ناصفد که گفت
 بموجب وصیت بیرون می روم بدنگته انچه
 خود خواهم بشمارم و باقی مرا باشد حکومت و دولت

نخون

حضرت **ایمن المؤمنین** **علیه السلام**
 بودند و ماجرا من اقله الا آخره باز گفتند **ایمن المؤمنین**
علیه السلام فرمود که واجب کنند
 که هفتاد و نه نفر در خواستی کنند پس از اجازت
 نکرد پس **ایمن المؤمنین** **علیه السلام**
 فرمود نیک بموجب وصیت بیرون باید رفت
 نهصد دینار بمانم ده و انچه بماند ترا باشد که وصیت
 است که انچه خود خواهم بمانم و باقی تو نهصد
 دینار بمانم و حکم همد است **و السلام** **دیگر**
 آورده اند که در عهد عیسی **علیه السلام** گفت
یا ایمن المؤمنین **علیه السلام** من فتنه را

دوست میدارم و حق را دشمن میدارم و گواه من
 دیدم میدهم و از رحمت خدای گزینم عمر گشت بیرون
 برید و او را که نشینید چون بیرون رفتند **آمین**
الحق بنی بنی علیهم السلام در گذر بود و این حال بود
 روشن داشتند فرمود بان پیش عمر برید و تا من برسم
 بر رفتند در حال **آمین المؤمنین علیهم السلام**
 بر میداد عمر که بشارت و یبراکم کرده عمر حکایت
 بانرا **آمین المؤمنین علیهم السلام**
 فرمود راست میگوید و افتند دوست میداد و آن
 اهل و عیال و حق دشمن میداد و آن مرگست و بنا
 دیدن گواه میداد بر سالت **مصدق صلی الله**

عَلَيْهِمُ السَّلَام و از رحمت خدای تعالی میگزیند
 و آن بارانست بر عمر آن شخص را که **آمین**
المؤمنین علیهم السلام دعا کرد دیگر آورد مانند
 که: و شخص در صحبت **یکدیگر** سفر رفتند و در منزلی
 فرود آمد و هر یک آنچه داشتند حاضر کردند تا آنکه
 یکی پنج قرص داشت و یکی سه قرص داشت و آن شطرنج
 نه نگاه شخصی در رسید و داد دعوت کرد اجابت کرد
 و نشست و موافقت نمود چون برخاست هشت
 دهم پیش ایشان بنهاد گفت این عوض لقمه که موافقت
 نمود مایم چون بر رفت آن سه قرص داشت گفت
 این هدیه است هر یک بنده بگیریم آنک قرص

پیشکانه داشت گفت چنین است سدهم از آن است
و پنج از آن من بموجب قرضها که داشتم و راضی نمی شد
حکومت حضرت **امیر المومنین علیه السلام**
السلام بر ند فرمود این امری دیگر است چنانکه
و نفی گفته باز سدهم تو بگیر و باقی بوی دهان
گفت از آن الا که حکم مطلق فرمائی پس فرمود چون
چنین است تو که سده قرض داشته یک دم می رسد
و باقی رفیق راست و یاد بر آورد و گفت چگونه باشد
این حکم فرمود که سده قرض از آن تست و پنج از آن رفیق
هر یک بسط کند هشت قرض به بیست و چهار
ثلث باشد سده قرض از آن تونه باشد و پنج از آن رفیق

یا نزد و شش سده قرض هر یک را هشت ثلث می رسد تو که
از سده قرض نه ثلث باشد هشت خود خورده و رفیق
از پنج قرض به با ندر ثلث هشت خود خورده و هفت
رفیق و از آن تو یکی خورده باشد اکنون دوم هشتگ
ترا یکی می رسد و رفیق هفت می رسد حکم مطلق اینست
و السلام **دیگر** آورده اند که ملک الروم رسولی
با مال قلم بمدینه فرستاد گفتا چون حضرت **رسول**
صلی الله علیه و آله و سلم دریافتید برسانید
و اگر چنانچه دادند نیاید و او طلب دارد و از وی
سده **سده** به پرسی چون جواب گفت مال تسلیم
کنید و الا باز آورید چون بر رسید **مستطقی صل الله**

عَلَيْهِ وَالْوَسِيلَةَ دُرُكُ شَتِ بَعْدَ وَهِي وَهِي
 طلب کرد او را پیش از او گفتند که خلیفه رسول
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْوَسِيلَةَ تَوَلَّى كَفْت بَلِي كَفْت
 خبر ده مرا از آنچه خدا بر اینست و خبر ده مرا از آنچه
 نزد خدا نیست و خبر ده مرا از آنچه خدا فی الدنیا و بکر
 در خشم رفت و گفت گفتن بر کفر زیاد میباید
 پیش عمر کرد او در جواب همچنین گفت که ابو بکر
 و سخنها سخت گفتند عبد الله عباس رَضِيَ اللَّهُ
 عنه حاضر بود و گفت چون جواب فی دانیید
 سخن سخت جد معنی دارد گفتند جرات میدانی گفت
 من فی دغا مباره می برم تا که میداند که کیست

ح

گفت حضرت محل الشکلات آمین للمنی و بنیین
 عَلَى عَلَيْهِ السَّلَام گفتند بر خیزند تا پیش روی
 روم رفتند و سوال عرض کردند **عَلَى عَلَيْهِ السَّلَام**
 خبر ده مرا از آنچه خدا بر اینست
 خدا بر این نیست و آنچه نزد خدا نیست ظالم
 بر بندگان نیست و آنچه خدا فی الدنیا و بکر
 شاست که میگویند سیح بر خداست **و حَقَّ**
تَعَالَى قُلْ النَّبِيُّ نَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ كَمَا تَشْعُمُونَ
 پس رسول ملک روم آنکشت بر آورد و گفت
 أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا

رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّكَ وَصَى مُحَمَّدًا بِهِ مَا لَكَ دَأَشْتِ
 سَلِيمَ آمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرْد
 وَأَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَسَنٍ وَحَسْبٍ
 دَأَشْتِ بَرِ سَلَامًا نَاسْتَحْفَاقَ قَضِيَّتْ كَرْدِ دِي كَر
 اوردند که کاوی بخری را به کشت و در عهد
 رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قضیه
 بحضور نبوت عرضه داشتند و صحابه قیامت
 حاضر بودند صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 بای دیگر حواله کرد فرمود اَقْضِ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ ابُو بَكْر
 جواب گفت به هیئت قُضِلَتْ بِهِمْ مَرَّةً
 درین صورت حواله با عمر کرد بدین غلط

بوی

جواب گفت بعد از آن اشارت بامین المؤمنین
 عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد فرمود چون باشد یا با الحز
 گفت اگر چنانکه کاوی بقران که خر رفته است ثمن
 بهاء خر صاحب کاوی باشد و اگر خر بقران که کاوی
 رفته بر صاحب کاوی هیچ عهده نباشد پس بَقَطْنَا
 صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست مبارک بر آسمان
 داشت و گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنِّي مِنْ بَقِضِ
 بَقَضَاءِ النَّبِيِّينَ دِي كَر اوردند که شخصی که
 در وقت وفات وصیت بخیرین از مال و معین نکرد
 بعد از وی ایشان مخالفت کردند حکومت بخیرست
 آمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بر دند

حکم فرمود باخراج هفت یکی از مال تمسک بقول
 باری تعالی سَبْعَةَ أَنْوَاعٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ
 مقسوم **دیگر** همچنین شخصی وصیت کرد بهی
 از مال و بستن نکرد که چه مقدار جزو حضرت
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بردند
 بهشت یکی از مال حکم فرمود تا بیرون کردند
 عقنیه فرموده دنیا فی جنانک سیر نماید اِمَّا
 الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا
 وَلِلْوَلَدِ كُلِّهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ
 وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ **وهم** ثمانية اصناف
 لكل صنف منهم سهمان الصدقات

چهار

دیگر شخصی چیزی بر نذر و بجهت در وقتیکه
 علقه بود بینداخت فرمود که جهل دینار بدیده
 بدمد و این آیه فرو خواند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
 مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً
 فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً
 فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا
 فَكَسْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا
 آخَرَ فَبَايَعْنَا لَهُ أَكْثَرَ النُّفُوسِ **وهم**
 فرمود که در نطفه بیست دینار است و در علقه
 جهل دینار است و در مضغه شصت دینار و در لکه
 استخوان ظاهر شده باشد پیش از آنکه از خلقت شود

شده باشد هشتاد دینار است و چون صعودت
 تمام شد و بلی روح در وی دنیا آمد باشد صد
 دینار است و چون روح بوی دنیا باشد هزار
 دینار است **بیکر** آورده اند که فرزندی در وجود
 آمد که او را دوسر بود و وسینه داشت از خنثی
 سوال کردند که میراث چگونه بر وی تقسیم
 یابد و فرمود وقتی که در خواب باشد او را انتساب کنید
 اگر بیدار و ساقیام و پدیدار گردد بیک تقسیم
 بیک بیدار باشد و بیک در خواب دو تقسیم
 او باشد **بیکر** آورده اند که ملک بود که حارث
 بن عقیق می گفتند در زمان **الحکم بن محمد بن علی**

والباقی در گذشت و اختلاف در میان صحابه
 افتاد مسلمانان بر وی سر شد بر در عزیمت
 ملک روم بود اعلام کردند که ملک زاده از مدینه
تسلی علی الله تعالی و بیکر رسید است و
 استقبال فرمود و اعزاز و اکرام کرد بعد از چند روز
 احوال پرسید که سبب آمدن شما درین ملک چیست
 او احوال باز داد و گفت در نیت من آنست که از
 مسلمانان بترسم و در بین عینی ام ملک روم او را
 بیک سیاه فرستاد تا صلیب در بر انداخت و صورت
 عیب و زخم را بچهره کرد چون چند روز برآمد ملک
 روم کشیش را خبر کرد و گفت شما در حال

حارث که فکر افاده استایشان گفتند اندیشه
 بادشاه بالایی میباشد ملک گفت حال وی از سه
 وجه پیرون نیست یا بطمع مال یا بر سال اختیار
 کرده یا ضعفی در سلامتی دین یا آنکه خوار فیاض صوابه
 کشیده اکنون مصیبت است که شما از کتب
 خود مشکل در چند مسئله چند پیرون آوردید
 تا سویی ایشان فرستم و امتحان کنم اگر جواب مسئله
 بصواب گفتند هنوز دین محمدی قوی است
 و اگر نه من آنکی تدبیر ایشان سازم همه گفتند
 رای ملک نیکو افتادست رفتند و از کتب خود
 مسلمات مشکل پیرون آوردند و بپای ملک عرض کردند

جنان

جنان ملک اندک سولما تعجب نمود و در حال یکی
 که به ام عقل شهور بود و منکر و انما با مکتوبی
 بصورت حال حارث نوشته رواند کردند و راسب
 چون آمدند رسید پیش عمر رفت کردن ما انخلافت
 وی بود و نامه قیصر روم عرض کرد و عنوان
 نامه آن بود که این نامه از قیصر روم میخواند
 کبر و نعمت و سپاه و لشکر بسوی عمر بنی محمد
 العزیز بن محمد بن ابی عمر که حارث بن عقبه
 نزدیک ما آمد و احوالها بکلی اظهار کرد و از دین
 اسلام بیزار گشت و بدین ترسائی رغبت نمود از آنکه
 دین اسلام ضعیف شود است چون این معنی

ما را معلوم گشت اهل ملت ما سالی چند ترقیب دادند
و نزدیک تو فرستادند بخت گردین **مسئله** و حجت است
و برقرار است و عمر که خلیفه وی است در جواب
آن عالم و استوار در حال سلها را جواب گفته
از فرستاده و اگر چنانکه از جواب عاجز ماند ما را
محقق شود که دین محموی متغیر و متبدل شده است
باینکه خارج ده ساله بفرستاده و اگر اهل غایت
شکری شمار و جعفر بن محمد و بدان دهان خواهم
فرستاده ما معلوم باشد **مسئله** بگوید که ان دو
جبر که سخن کنند و پیش از آن بگفته بود من
و دیگر بگویند که بودند **مسئله** دوم بگوید که جبر بود

کذا

که خدای عز و جل جان در وی کرده چند نوبت و بعد
از آن از وی بان ستد و هر که دیگر بوی نهد **مسئله**
سیوم بگوید که خدای تعالی یک بند را با نرسید
و چون از آن بپای دیگر نرسید **مسئله** چهارم بگوید
که کدام روند که برکت و هر که دیگر نرسد و پیش
از این رفتند بود **مسئله** پنجم بگوید که کدام نرسد و ماده
که نهادی اند و نه از بپای و نه از حیوان
مسئله ششم بگوید که کدام گویند بود و بند دهند
که ازادی بود و نه از بپای و نه از ملک **مسئله**
هفتم بگوید که کدام درخت بود که برست تا نشانده
بی آب **مسئله** هشتم بگوید که کدام مرد بود که او نه

عشیره است و نه قبیله **مسئله** نهم بگوید که کدام
موضع است از زمین که یکبار پیش افتا بهتر است افت
و بعد از آن نتابد **مسئله** دهم بگوید که اول جد قطع
بود از خون برقی می افتد **مسئله** یازدهم بگوید
که چند چیز است که حیوان هیده بخیر است **مسئله**
دوازدهم بگوید که آن جانور که از کس ترا که از
ترا و از دکان آن وی میراث گیرند کدام است
مسئله سیزدهم بگوید که چند سایه بانی بود که قوی
سایه بانی کرد که پیش از آن بر کس نکرد و بعد از آن
بر کس کند **مسئله** چهاردهم بگوید چند ماده بود
از آنکه بوجو آمده بر ماده و کدام مرغ که از ماده

فیجود

وجود آمده بر **مسئله** پانزدهم بگوید چند دشت
بود که اول در روی زمین است **مسئله** شانزدهم بگوید
که کدام دم زنی است که دم سوزند و او را جای نیست
مسئله هفدهم بگوید که کدام کرم برین که خداوندش
می بران جای بجا آید **مسئله** یوزدهم بگوید که عصب
سوی علی بن الصلی و السلام از چه جوب بود و در آن
آن چند بود **مسئله** نوزدهم بگوید که چه کاری باشد
که اهل بهشت در بهشت می کنند و اهل الدنیا
مشارن میکنند **مسئله** بیستم بگوید که کدام ساعت
گذرد از روز است و نه از شب **مسئله** بیست و یکم
بگوید که چند درختی است که هیچ درخت بهشت

و در زمین است و هر چند که مردم از آن صرفا کنند
 کم نشود **مسئله** پست و دوم بگوید که جده جانی بود
 که اندر جانی بود که میان ایشان نسبتی و خویشی نبود
مسئله پست سوم بگوید که در و برتر چیست
مسئله پست چهارم بگوید که آن جد سامیست
 که در میان ما نیست **مسئله** پست و پنجم بگوید
 که چون تابستان را این زیستان بکار رود و چون ستاره
 اید تابستان بکار رود **مسئله** پست و ششم
 بگوید که جده اش است که طعام خورده و آب نمده
 و کدام است که نه طعام خورده و نه آب **مسئله**
 پست و هفتم بگوید که جده است که خدایرانیست

مسئله پست و هشتم بگوید که خدای تعالی چون
 آسمانها و زمینها در نور و دخلائیم بکار و نه **مسئله**
 پست و نهم بگوید که ملائیکه نرند یا ماده **مسئله**
 سیام بگوید که طعام و شراب اهل بهشت چیست
مسئله سی و یکم از سواهای تفرق بگوید
 که چیست از همه چیزها اکثر و بگوید که چیست
 از همه چیزها عظیم تر و بیشترین چیزها چیست
 و کمترین چیست و بگوید که کلید ایمان چیست
 و نشانهای درخت بهشت چیست و دینی که
 از همه چیزها بهتر است کدام است و دو فرزند
 که بیک شکم بیایدن کمتر کدام است و اهل سائر

از توبه و انجیل و نبی یافتیم و نمودیم باید که جرئت
 خلیفه رسول باشد جوابها را است نویسند و بجا فرستند
 والسلام عمر چون **سائل** بدید و خط بخواند در خط
 رفت و ایستاد صحابه از خط این سائل و جواب
 این عاجز ماند با اتفاق رای زدند و وجه صواب
 قتل رسول و ترکه جواب دیدند **شعب**
 عمر چون زیارت شنید این جواب
 بگفت که ایست رای صواب
 بگردید و بکشید این **نسان**
 که تا ما بیایم از ایشان **نسان**
 گرفتند و را با سر عمر

بخاری کشیدند و او را بدر
عمر چون آن حال بدید و برین وجه مضمناً شنید
 فریاد کرد و زانندان بگریست و گفت زهر عدل عمر
 زهر خلیفه پیغمبر در روی زمین بهر مذهب کشت
 رسول نیامد و کس ندید و نشنید در آنویش
 شما مکرانست که ملک روم ازین حکایت
 فرو نشیند و در قصاص عاجز ماند حقا که دمار
 ازین دیار بر آورد و اهل مدینه بقتاست حاضر و برین
 ناظر ناگاه سید اوصیای **عمر** مصطفی شوهر
 خیر النساء حیدر علی المرتضی علیه السلام در رسید
 و احوال بر سید عثمان را سر در میان حاضر بود و قضا

غصه رسول بخدول در خدمت **پیغمبر اکرم**
صلی الله علیه و آله باز دادند رسول بزبان رومیان
 سخن گفت و استقامت فرمود و او را از قتل و هلاکت
 و جور و خلافت باز دانهیدان بچاره مظلوم
 و غریب محروم در حضرتش مخالفان افتاد بر رسول
 همچنان بزبان رومیان سراسر حکایت حارث
 و نامه قیصر و سواهای کشیشان در خدمتش
 باز دادند **پیغمبر اکرم** **صلی الله علیه و آله** دست
 وی از بند برکشود و با خودش مسجد **صلی الله علیه و آله**
صلی الله علیه و آله بردش صاحب و روی سوي
 صبر کرد و گفت نامه رومیان بجاست عمر آمد

پیغمبر اکرم **صلی الله علیه و آله** داد و مطالعده
 کرد و فرمود نادوات و قلم بیاورند و جواب نوشتن شغل
 کشت و نوشتن **بسم الله الرحمن الرحیم** **جواب**
اول آن دو چیز که سخن یک بار گفتند و دیگر نگویند
 امان و زمین اند که جواب خطاب گفتند **قوله تعالی**
ایستاقوا و اؤکرها قالوا ایستاقاه یعنی جواب
 دوم آن چیز خدای تعالی جان در وی کرد بگمراست
 ان عصاه موسی **قوله تعالی** **قال تعالی** **فاداه**
هی ثعبان **بسم الله** **جواب** **سیرم** آن چیز که خدای
 تعالی یک بند را باز بر میدوید و دیگر باز میداد تا تن
که من بوقلمانی **بسم الله** **جواب** **سیرم** آن چیز که خدای

إِنِّي أَنشَأْتُ قَارُونَ عَلَىٰ نِيَّتِكُمْ مِنْهَا يُقْبَلُ **موسى**
 جهارم ان چهر که يك بار بر دوي نهين رفت و ديگر
 نرفت ان سكي بود که پهره من **موسى عليه السلام**
 دران پهره **موسى عليه السلام** در عقب وي ميرفت
 وي گفت شوي شوي يا حجاج چنان بود که **موسى**
عليه السلام هرگز اندام خویش نبرد بني اسرائيل
 کشف نکرد بود وي اسرائيل وي يافتن کرده
 بود که موسی بر اندام عبيد ارد از پهران ان پهر پللا
 پوشيد وي ارد خدای تعالی خواست تا باکي وي عبيد
 موسی بر بني اسرائيل ظاهر کرد اندر دوي **موسى عبيد**
السلام در آب نشست و پهره بر سكي نهاد

و هو تعالى فرمان داد تا سكر روانه کرد پهره من **موسى**
عليه السلام ميلان قوم بني اسرائيل بره تا ايشان را
 معلوم گشت که موسی از عيب ياك و منزه است
تَوَلَّيْنَا لِيَاوَنَ قَوْمَ الَّذِينَ يَأْتُونَكَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
أَذَوَّيْنِي قَوْمَهُ اللَّهُ يَمَّا قَالُوا لَوْ كَانَ عِندَ اللَّهِ
وَجْهٌ جَارِبٌ بخم آن نروماده که نداناد چيست
 و نه ان پهری و نه از فرشته افتاب و ماهتاب **موسى**
 ششم آن پند دهنده که قومي را پند داد و نه ازادي
 بود و نه از پهری از سر چه بود که قوم خود را پنداد و
 روزگار **سلمان عليه السلام** **قوله تعالى**
قَالَتْ غُلِيَّةُ يَا وَيْهَا أَلَمْ يَخْلُقْكُمْ أَنفُسَكُمُ

لَا يُخْطِئُكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
جواب هفتم این درخت کدبی نشانیدن برآمد درخت
 که بود که چون **یوسف بن یوسف علیه السلام**
 از شکم ماهی خلاص یافت با امرایان مکس و کرمان
 زحمت می رسید بقدرت حق تعالی درخت کدو
 برآمد و بلند گشت و بر وی سایه افکند **قرآن تعالی**
 وَابْتَلَا عَلَيْهِمْ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ **جواب** هشتم
 آن مرد که قبیله و عشیره نداشت ادم بود علیه السلام
جواب نهم آن زمین که یک بار افتاب بر وی افتاد
 و دیگر نیفتاد از قعر دریائیل بود که **یوسف علیه السلام**
السلام عصا بر دوازده تا خود و بر یاسر ایل

از دریای بکشت و بقدرت خدا تعالی دوازده
 جاده راه پیدا شد و افتاب در آن افتاد و خود باین
 اسر ایل بکشت و فرعون و قومش غرق شدند
قرآن تعالی اِنْ خَرِبْتَ بِمَصْرِكَ الْيَمُّ فَأَنْقَلَبْ
 فَكَانَ كُلُّ فِرْقَةٍ كَأَلطُودٍ الْعَظِيمِ **جواب**
 دهم آن قطره که اول بر زمین جکید از خون
 آن خون حیض حوا بود و آن بسبب ترک ادب
 بود که کرده بود و خوش گذردم شکسته قطره آب
 آن بجکید و در زمین افتادند آمد که یا حوا باین
 تقصیر که کردی در هر ماهی از تو و از فرزندان تو
 حیض پیدا شود تا روز قیامت **جواب** یازدهم

ان چیز که حیوة همه از دست است **قوله تعالی**
 وَمِنْ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَیَّاب **جواب** دوازدهم این جانب
 که از کس تراد و همچنان وی تراد گویند بود که بقدا
استماع علی التکلم از بهشت آورده بودند
قوله تعالی وَفَزَيَّنَّا هُدَّجَ عَظِيمٍ **جواب**
 سیزدهم آن سایه که مثل آن کرد یگونی و آن بری بود
 که قوم موسی علیه السلام را سایه کرده بود در
 بیابان تا از آفتاب برشان بفرجید **جواب**
 چهاردهم آن ماده از تر بودی ماده حوا بود و آن
 که از ماده بی تر عیسی بود **علیه السلام** **جواب** پانزدهم
 آن درخت که اقول اندام بر آمد درخت چن ما بود

که از فضل کمال آدم بقدرت حق تعالی ظاهر شد
جواب شانزدهم آن چیز که دم میزند و از لسان نیست
 آن صبح است **قوله تعالی** وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ **جواب**
 هفدهم آن قبر که صاحب خود از جای بجای میگردانند
 آن ماهی بود که **یونس** **علیه السلام** در دریا
 جهل شبانه روز در شکم پیدا شد **قوله تعالی**
 فَالْفَقْعَةُ الْحَوْرَتْ وَهُوَ يَلِيمُ **جواب** هجدهم عصا
 موسی بود و آن سوز دوازدهم بود و آن گد بود
 بکر موسی **علیه السلام** **جواب** نوزدهم آن سکار
 که اهل بهشت می کنند و مثل آن اهل دنیا می کنند
 آن طعام خوردنست **قوله تعالی** أَكْلُهُمْ أَشْمُ

و در بهشت ایشان را بول و غایط نباشد چنانکه امروز
 اطفال در شکم مادران طعام میخورند و بول و غایط
 ندارند **جواب** بیستم آن ساعت که نهال میروست
 و نه از شبان صبح است **جواب** بیست و یکم
 آن میوه که خورند و کم نشود در دنیا و قرآن است
 نه هر چند معنی گویند از آن باشد و کس بغایت و نهایت
 آن رسد **قرئله تنانی** لو كان البحر مدادا لکلمات
 ربی لنفد البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی
 ولو جئنا بمثله مددا **جواب** بیست و دوم
 جان در که اندر جانی بود و میلان ایشان هیچ نسبی
 نبود ان یونس بود در شکم ماهی **قرئله تنانی**

فی الظلمات ان لا اله الا انت **جواب** بیست
 سوم رعد و برق و فرشتگانند مامور **قرئله تنانی**
 یسبحون الذین یؤمنون وللملائکه من خفتهم
جواب بیست و چهارم آن سیاه که در میان
 ماهست سبب سیاهی سال ماهست **قرئله تنانی**
 اللیل والنهار کانتا آیتین من آیاتنا ففی من
 آیت اللیل وجعلنا آیت النهار **جواب** بیست و
 پنجم تابستان جو ظاهر شود درستان در زمین
 زمین شود **جواب** بیست و ششم آن آتش که طعام
 خورد آتش معد است و آن آتش که نه طعام خورد
 و نه شراب آن آتش است که در میان سنگها بود

که در درختها می افتد **قوله شالی** ای افششتن آنرا
جواب پست و هفتم آن چیز که غبار را نیست
 زینست و فرزندی مادر و پدر **و استغفار** که می تواند
 یو کند و نمی کند **که گفت** آن حد **جواب**
 پست و هشتم چون آسمان و زمین در نور شد
 خلایق همه در عرصات باشند **جواب** پست و نهم
 ملائکه نهند و نه ماد که اگر بود ندی ماده
 بود ندی و اگر ماده بود ندی هم مجنن و بطعام
 و شراب یا احتیاج افتادی و تا به از ایشان ظاهر
 شدی و همچون ما بول و غایر گردندی و فرقی
 نبودی میان ما و ایشان **جواب** سیام آنکه طعام

و شراب ایشان چیست طعام و شراب ایشان تسبیح
 و تهلیل است **جواب** سی و یکم از سوالها متفرقه
 آن چیز که با کثر از همه چیزهاست دل بند و موثر
 و آن چیز که سخت تر از همه چیزها دل کافرست و آنکه
 عظیم تر از همه چیزهاست کلمه لا اله الا الله محمد
 رسول الله است و بیشتر از چیزها امیدست
 بر رحمت حق تعالی و کمترین چیزها یقین است
 و اما آن دو فرزند که بیک شکم پائیدن و کمتر
 آن بود که از آخر آید و کلید غمان تکبیرست و درخت
 نشاندن در بهشت تسبیح گفتن سبحان الله
 و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
 است واما آن دین که بهتر از همه دین ها است
 و قبول حضرت حق است دین اسلام **مُحَمَّدٌ**
رَسُولُ اللَّهِ است و جمله دینها و ملتها بر آن
 دین **مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** باطلست
كَذَّبُوا اللَّهَ تَعَالَى وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ
دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ
الْخَاسِرِينَ
 چونوست اینها یکی علی
 مبین چون خورشید روشن و بی
 بدادش بر اهاب بکفتا بخوان

بر آنکه حوایر یکایک بر آن
 ستم زود راهب زدست امیر
 امیری که گوشه نشین در غریب
 بزودی بخواند او چنین **بِسْمِ اللَّهِ**
 که بدید در حق **هَاجِدًا**
 تحیر نمودیش **رَبِّهِمُ حَنَانٌ**
 که حیران شود عاشق در **جَنَانًا**
 بتوحید حق او ندان **بِسْمِ اللَّهِ**
 قدم زویدار دین در نهاد
 شهادت بکفت و سعادت بیافت
 بخودست بنزد امیر مشتافت

بگفتا چنانچه تو ای سرافراز
 که هستی بمسلم از هر دو فیضان
 نباشد نظیری تواند در جهان
 بعقل و بدانتر میان بیان
 تو باید که باشی بجای رسول
 که حاصل ترا کشت جمله اصول
 حقیقت تو بجهت کردگار
 میان خلائق بر وز شمار
 بگفتا منم شیرین دان علی
 بنی بایم در خداداد اولی
 پس راهب و یکر یاره در حضرتش بخالد افتاد

و قدش با می پوسید بعد از آن گفت **بسم الله الرحمن الرحیم**
 وای سر و سر مو خدا نگو امر می دهم که **عز و متول**
الله است و دین و شریعت او حق است و بعد از آن
 دین او هیچ دنیست و قرآن و کلام خداست
 و قامت دینها بدین **محمد صلی الله علیه و آله**
 باطلست و جمله شریعت او منسوخ است
 من از جمله دینها بیزدم و بدین **محمد صلی الله علیه و آله**
و آله و سلم رغبت نمودم و بصدق دلائل آن آوردم
 که مرکز باین عیسی و یحیی و نوح و از پیش آن طائفه
 نیز نروم **ایمین المؤمنین** و فرمود تو غم
 باش **ایمین المؤمنین** **عز و متول** نامم بدوست

عاریا سر داد و او را بروم فرستاد و جواب سوا لها
 بملک الروم عرض کرد ملک روم رهبار را جمع کرد
 و نامه فرو خواند در حال قیامت ایمان آوردند
 پس عار را بانعت فراوان و تحفه های بی شمار و با
 اعزاز و احترام هر چه قیامت بخصرت آید
 المومنین روانه کردند این قدر نمودند
 از تحری با بیان علوم منقشوی را تا مثل نظر اضاف
 و مقروض معترف کرد که قایم مقام نبی صلی الله
 علیه و آله و سلم جن امیر المومنین
 علیه السلام نمی شاید و صلی الله علیه
 و آله و سلم

بسم الله الرحمن الرحیم
 قسم چنانم در بیان بعضی از حکمیات و ترجمه
 منکر که کما و فرموده است و جمع کرده است
 علیه السلام علیه السلام علیه السلام علیه السلام
 امیر المومنین علیه السلام دوزخ بر منبر گوید
 در خطبه گفت ای مردمان ترسناک ترجیح بده
 بر شماست امیدوار است و بی دوی به هوا و نفس
 افتافت و رازی امیدوار است که آخرت را زیاد شما
 بهره و ثمره متابعت هوای نفس است که از حق
 برگردد بداند که دنیا بشت برگرد است و می رود
 و آخرت نرود و بهاء و میاید و هر یکی از دنیا

و آخرت فردنهار دانند شما از فردندان آخره
 باشند نه از آن دنیا عمل کردان باشد و حساب
 بشمار نه و در آخرت شمار باشد و کار نه و زنی یکی
آمیر المؤمنین علی علیه السلام گفت القاص
 دارم که وصف دنیا و بفرمایم حق المعرفة تا او را دیدم
 فرمودند جد و صف کم سرائی را که هر که در وی
 بخت است ایمن است و چون رنجور است
 نادم است و چون مسکین است غمگین است
 و چون مملکت مشغول است و در حلالش
 حسابست و در حرامش عذابست اخفا بین
 قیس گفت من بعد از سخن **مصلی صلی الله علیه و آله**

از هیچ سخن چندان فایده سود نیافتم که این سخن
 که **آمین المؤمنین علی علیه السلام** فرماید که هر
 نیکویی و خیرتی را نهایی نیست که باید باشد که چون نیکو
 نوی یکی نهد تا با آخر رسد از وی در نکند پس
 عاقل باید که چون نیکت پندد از وی در ساز و فطرت
 نکند که دفع آن کردن بی هنگام محنت بر محنت
 باشد پس **فرمود** اِذَا سَأَلَ عَزِيزِي عَزَمْتُ تَصْبِرًا
 فَكُلُّ بَلَاءٍ لَا يَدُومُ حَقِيرٌ وَإِنْ سَرَيْتُمْ أَشْهُمَ
 بَيْنَ رُؤُوفٍ وَكُلُّ سَرَفٍ لَا يَدُومُ لَسِيرٌ
و دیگر فرمود توفیق بهترین پیش رویست
 و خوی خوش بهترین همیشه تراست و عقل

بهترین صاحبی و ابراست و ادب بهترین
 میراثیست و هیچ وحشت سختی از خود پدید نیست
دیگر فرمود دوست را با اندازه خود دوست دار
 که باشد که حال مبدل گردد و دشمن شود و دشمن
 با اندازه دار و از حد مگذرد که باشد که ترا دوست
 گردد و روزی لشکری بجای فرستاد و وصیت نامه
 لشکر کرد که ترا وصیت می کنم تقوی و نگاه داشت
 جانهای خدای که لابد بوی خواهر رسید و میباید
 بایب ذکر نیست جز در او و او مالک دنیا و آخرت است
دیگر میفرماید هر عمل که از تقو صادر شده باشد
 چون اندک و چگونه اندک علی کرد محال قبول آید

دیگر جابر عبد الله انصاری گوید ای جابر بن جهمان
 ستون قیامت چون یکی از این ستونها مختل شود
 لابد بنیاد مختل باشد **اول** عالمی که بعلم خود کار کند
دوم جاهلی که از امور خشن تنگ نیاید **سوم**
 توانگر که حق نعمت مستحق رساند **چهارم** درویشی
 که آخرت بدنیانشد که اگر عالم بعلم خود کار نکند
 و معطل دارد جاهل تنگ آورد که از وی چیزی
 آموزد و چون توانگر در مال بخیلی کند و در ویش
 آخرت بدنیانفر و شد پس چون چنین باشد
 ای وای و هفتاد و ای **دیگر** فرمود که هر کس نعمت
 خدا پیش روی باشد محتاجان روی بوی او روند

اگر حق آن نعمت بمقتضی فرمان خدا بکنند از آن نعمت
مستحق و بر خود ارک کرده ایم و اگر از خلق دریغ دارد
و بفرمان نرود از وی برگردد و صحبت نبوی
رها کند و این آیات **بفرمود**

مَا أَحْسَنَ الدُّنْيَا وَأَقْبَلَهَا

اذا طاع الله من نالها

من لم يبر الناس من فضله

عرض لا ادبار اقبالها

فا حذر ذوالالفضل باجانب

واعط من دنياك من سلما

فان ذوالالعرش جن مل العطا

يضعف في الجنة امتثالها **بطلان**

فرمود و با بر حاجت محتاجان برود شما نعمتها
خداست بر شما اگر ایشان ملول نشوید و بجنات
از نعمت ملول نمی شوید و الا ششم خدا قوایید
و بر این که بهترین مال است که بدان شادی
دنیا و ثواب آخرت کسب کنید فرمود **شعر**

لا تَحْضَنْ لَخْلُوقٍ عَلَى طَمَعٍ

فَإِنَّ ذَلِكَ نَقْصُ مِنْكَ فِي الدِّينِ

وَأَسْأَلُ إِلَهَكَ مِمَّا فِي خَزَائِنِهِ

فَأَمَّا هُوَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْكَافِ وَالنُّورِ

أَسْأَلُكَ كُلَّ مَنْ تَرْجُو تَائِلُهُ

مِنْ الْبَرِيَّةِ مَنْ كُنْ بِرِيسِكِنْ **جام**

گفت عزم کردم که بر خیزم تعلیم در بای که دوزخ است
دوش انداخت و گوشه بر سر گرفت و با من بیرون
آمد و رفتیم تا کوهستان کوفه و بر اهل کوهستان
سلام کردم پس از آن کوهستان اولی را که و گریه
می شنیدم گفتم **یا امیر المؤمنین علیه السلام**

این جبهه اواز است که من می شنوم گفت برادران مانند
که دیروز با ما بودند و امروز از ما جدا اند
برادرانی که بنزدیک یکدیگر نتوانند رفت با انست
در جوانی **بعد** از آن سر و پا برهنه کرد و گفت
ای چار این دینی فانی بدید و اخوت باقیست باید

و در حقیقت خود جبینی بکار داسی بر کنیدی و در صحت
نفس اندوزند بخوری بر اندیشید و ایام توانگری
و احتشام روز فقر و فاقه یاد آورید و اسرو ن
در گلشن و قصور و فردا در کن و قیوم و عالی الله
المصیر سلام علی اهل القبور و الدوائر سینی
کائنات که یخلفون فی الجبال
و لایس یوم من بار و الماء شربة
و لایس یوم من کل و طب و یاسی
و یخلو عن الدنيا و ما یجمعوا بها
و ضمتهم تحت التراب الخاد سینی
دیگر انحضرتش سوال کردند که ایمان چیست فرمود

که ایمان بر جهان است بر صبر و عدل و یقین
و جهاد و صبر بر جهان شاخت شوق و ترس و زهد
و ترقب هر که شاق نهشت باشد از شهوات
ببریزد و هر که از دوزخ ترسد در سنگ است
نیاید و هر که راغب دنیا باشد سختی و مصیبت
دنیای روی اسان کرد و هر که ترقب و انتظار
مرا کند در کارها خیر دن و کاهل نکند
و عدل همچنین بر جهان شاخت بیداری و نیکویی
و تاول حکمت و بندگرفتن از عبرت و منبت
بیشتر کان هر که پندار و نیک باشد تاویل
حکمت رسد و هر که تاویل حکمت رسد تا اعتنا

بدان گیرند بیا بد و هر که این داشت گویا که خود را نیفتا
و یقین هم بر جهان شاخت قنود و علم قسام
و حکمت بالودر شن و در وضه حکم هر که با فتنه
باشد تقصیر علمها بر روی نیست باشد شرایع و فروع
حکم داند و هر که به حکم برود در میان حکم
باشد و بخیر بود و کار کند و در روی تقصیر
و تقصیر نباشد جهاد همچنین بر جهان شاخت
امر معروف و نهی منکر و دست گوی در همه جای
و دشمنی فداق هر که امر معروف کند بشت ایمان
و مومنان قوی کرده باشد و هر که نهی منکر کند
مناقصه از اخوان گردانید باشد و هر که در همه

مواضع راست گوید حق که بر وی باشد از دین و دیانت
 گزیده باشد و هر کس که فاسقان را دشمن دارد خدایا
 خدا دشمن او را دشمن دارد **و هر که بر یار جدینگو**
 سیرتست رحمت تو انکار بر درویشان از بهر
 رضا و ثواب خدا و بهتر از این کم النفاقی
 درویشان تو انکار تو کار خدای تعالی **و هر که بر یار**
 که پنج خصلت از من بیا موزید باید که از هیچ تنی
 الا از خدای خود و هیچ کس امید نداری الا بخدای
 خود و باید که آنکس که نداند شرم از او سخت نکند
 و آنکس که نداند چون از وی بپرسید باید که شرم
 بردارد و بگوید غی دام و الله اعلم **و هر که صبر**

در

انایمان عثابت سر است از بدن خون صبر برود
 ایمان برود و چنانکه اگر سر برود بدن برود
و هر که بر یار باید که بدانک سر خرم شود بدیافت
 چیزی که اگر جستی و اگر نه بوی رسیدی و غم
 میخورد بغوت چیزی که بان نتوان رسید چون
 خدای تعالی توان دنیا چیزی دهد بران بسیار
 خرمی مکن و چون فایت شود بدان بسیار غم
 خوب باید که تمامست غم تو از بهر عاقبت مرگ
 باشد و السلام علی من اتبع الهدی **و هر که**
 کلمه است مقید تر است از هزار کلمات کریمه
 عرب که ابو عثمان الحافظ جمع کرده است لو کشف

الغطاء ما از دشت یقیناً اگر بود در دانه در یقین
 هیچ در بفریدالتاس نیام فاذما لوقا لوقا مردم
 هر خواهد چون بپزد پدیدار شد بدقیقه کمال
 مایحسنة قیمت مرد در هنر و یاست اس حرف
 نفعه فقد عرف ربه هر که خود را ساخت خدا را
 شناخت ما هلك امر و عرف قدر هلاك نشود
 مردی که قدر و بایه خود را نداند امر محض و تحت
 لسانه مرد در دین زبان پنهانست من عقوب
 لسانه کثرت خوانده هر که خوش زبان باشد و مقش
 بسیار باشد با لبریت بعد از تحریکی اندر آید کند
 بشر مال بخیل بخادش او و ایش بشارت ده مال

بخیل را بخادش که بر واید یا و انان قسمت کنند
 لا تقترلین من قال و انظر الی ما قال منکر بر آنکه
 میگوید بنکر که جسم میگوید الجزع عند المصیبة
 قدام المحنة تا شکایتی در مصیبه زیادتی محنة باشد
 لا ظفر مع البغی بروزی در ظلم نیست لاثاء مع بکر
 هیچ شایر بکر نیست لا یرفع شیء بیکوفی در بخیلی نیست
 لا صحت مع مهم هیچ تر در سیه با غم نیست
 لا شرف مع سوء الادب هیچ شرف و بزرگو دینی
 ادب نیست لا راحة مع الحسد هیچ راحت
 با حسد نیست لا اجتناب محرم مع حرص و در
 بودن از حرام با حرص نیست لا سود مع انتقام

هیچ سرودی در کینه خواستن نیست لاجنبه
 مع المراء هیچ دوستی با عیب بینی نیست لایاره مع
 زعارة هیچ پریش بایند خویشی نیست لاصواب
 مع ترک المشورة هیچ خبر و صواب حد ترک مشورت
 نیست لاسرقة لکنوب هیچ سرور بادروغ کوئی
 نیست لاوفا لملول هیچ وفا با ملولان و اهل ملالت
 نیست لاکرم اعز من التقوی هیچ مردم اسالی عزیزتر
 از تقوی نیست لاشرف اعز من الاسلام هیچ
 بنده کواری عزیزتر از سلافی نیست لامعقل احقر
 من الورع هیچ پامی استوارتر از ایسانی نیست
 لاشفع انج من التوبه هیچ شفاعت خواه بهتر

از توبه نیست لالباس اجل من السلامه بقول تران
 سلامت نیست لاداء اعیان من الجمل هیچ دره
 بی درمان تران نام افی نیست لارضاضی من قلقة
 العقل هیچ بیمار کننده تر از یکم عقلی نیست لسانک
 فیضک ماعودت زبان توان پیش قواره که بدان
 عادتش کردی الموعود و لاجمله مرد دشمن
 از جیزی است که نمی داند رحم الله امر و عرف
 قدره ولم یعیط طور و خدا میرانکس رحمت کناد
 که اندازن خود بداند و از طور خود نکرده اعداوت
 الاعتذار تذکیر الذنب عذر باز سرگرفتگی بیان
 یاد آوردن گناه است النصیح بین الملأه تفریع

۱۶۸
نصیحت میان مردم کردن سرزنش است اذاتم العقل
نقص الکلام چون عقل قیام باشد سخن بهام شود
اشفیج جناح الطالب مری پروبال جویند است
نفاق المذلة تقاق مرد خواری اوست نفعه الجاهل
کز ضد علی مزید نعت نادان همچون سبزی باشد
بر تل سر کین الحزج انقب من الصبر زحمت ناشکیا
پشت ترا زحمت صبر بود المسؤول خردان حق
برخی نکس که از وجیزی خواهند تا وعده نکرده
از دست اکبر الاعداء خفاهم میکنی بزدگتی
دشمن است که مکر پنهان دارد من طلب
مالا یعنید فانه مالا یعنید هر کس که از طلبید

۱۶۹
که بکارش نیاید فوت شود از روی او بکار آید الساع
للفیید احد المغتایین نکس که استماع غیبت می کند
از جمله غیبت کنندگان است الذل مع الطمع خواری
باطع است الراحة مع الیاس راحت در طمع
بریدن است الحرمان مع الحس محرومی باوصی
من کبر من راجه لا یخلو من حقد علیه او استحقاق
به انکس که من راجش بسیار بود خالی نباشد از آنکه
بروی کینه و دشواری بر روی بی حقی کنند
عبد الشهن اول من عبد الترق بنک شهون
خواند از بنک درم خریک بود الحاسد معاض
علی من لا ذنب له حسود خشمگیر باشد

برنگین که او را کماهی نباشد که با لطف شفیع
 للذنب بس است کما که زلف شفاعت خواه او لطف
 و پیروزی دیت ساع فیما یضرب ای با صبی کننده
 گدوی را در آن سعی زیانت لا تنکل علی المفی
 فانها بضایع التوی کی نگردد بر تویی مکن که آن بضاعت
 زیان احققت الیاس حر و الرضاء عبداً مید
 ناداشتن از ادیست و امید وادی بندگی ظن
 العاقل کانه ظن عاقل فال کبریت من نظر اعتبار
 هر کس نظر کند بشرط اعتبار کبریت من لانت
 اسافل صلیت عالیه هر کس از زیر هم بوده باشد
 از بالا یعنی از چشم و زبان سخت در شیت باشد

من اوتی فی عجمه قل جیاه هر کس که در ولای بوی
 در رفت باشد در شمشیرش اندک باشد و زبانش بد بود
 العداء شغل القلب دشمنی مشغولی دلست
 القلب اذا اکره الخیر و الجوان زیادت از قدر تکلیف
 کند که شود الادب صورت العقل ادب
 صورت عقلست لایا عجز عن شرم نباشد حریف
 السعی من وعظیفین نیک بخت آنست
 که بدیگری پند گیرد الحکم خالصه المومن حکمت
 کم شدن مومنست الشریع مساوی
 العیوب حریفی مجموع هر عیبهاست کثرة
 الموافق نفاق موافقت زیادت علامت نفاقست

کثرة الخلاف شقاو خلاف بسیار میریدن
و چنانچه دارد بآل خایب بسیار امید باشد
تا امید کنند رب رجای یودعی الی المحمان
بسیار امید واری بخرو می رسد ربنا ان یلج توذی
الی المحسران بسیار سود که در وی زیار باشد
رب طبع که اذیب بسیار طبع که در وی هیچ
مراد نباشد بغیر یا تو یلج الحین ظلم بر انداخت
بهلاک فی کل جوعه شرق و در هر جوعه کوی
که قیست من کثر فکن فی العواقب لم یسمع
هرگز که عاقبت اندیشی بسیار کند هیچ سرد
شجاعت میکند اذ انزلت المقادیر قلت التذابین

چون تقدیر فرود آید تقدیر باطل شود اذ احل
القدر عی البصر چون مقدور حاصل شدند
بصر کور شود اذ احل القدر بطل الحدز چون
قدر بر میدان هیچ نتوان برهیزید الاحسان
تقطع اللسان نیکویی زبان قصد و اینا بر برد
الشرف بالعقل والادب لا بالاصل والحسب
عقل و ادب شرفست نه اصل و حسب اکرم
الحسب حسن الخلق بهتر حسبی نمی شخنیست
اکرم النسب حسن الادب شریفتر نسب ادب
نیکوست افقر الفقر الحق مخترد ویشی
احقر است او حشر الوحشة العجب تر سناکت

و خستی خود بینی است اغنی العفی العقل بهتر توانگری
 عقلست الطامع فی وثاق الذل مرد طامع در غل
 خوان بیست احد و واقفا و النعم فما کل
 شارد بود و دیر میزدان میدن و رفتن نغیبه
 که نه هر چیز که بر مد با توان آورد اک شو صانع
 السیوف العقول تحت بروق الاطماع بیشتر
 افتادن عقل در بن برق طمع باشد من ابدی بی
 صفحه الخ هلاک هر کس که ظاهر کند تیغ خود را
 برای اظهار حق هلاک شد نزد جاهلان اذ اسلتم
 فتاجروا لله بالصدقه چون درویش شود بصدق
 دادن باز گانی کنند با خداه من لان عود ه

در

کفت اغصانه هر که خوش نرم باشد شاخها کثیف
 باشد یعنی هر که سهل و طلق متعلقان او بسیار باشد
 قلب الاحقر فی فیه و لسان العاقل فی قلبه دل
 احقر در دهان باشد و زبان عاقل در دل باشد
 من جری فی عنان امه عشرا جلوه هر کس که در بر
 مرکب امید کند اجل بوی اندر ایداد او صلت الیکم
 اطراف النعم فلا تغروا قصاها بقله الشکر
 چون کوشه نعت بشمار سعادت آن نعت
 انزود باز مدارید باندگی شکر اذ قدرت علی عودک
 فاجعل العفو عند شکر چون بر دشمن دست
 یافتی بشکانه عفویش کن ما انصر احد شیئا الا طهر

منه في فلتات سائرته وصفات وجهه ميمكس
 چیزی در خاطر ندارد الا که در زبان او یاد بشره
 او ظاهر گردد **بخیل** يستجمل الفقر به پیش فی الدنيا
 عیشت الفقر و یحاسب فی الآخر حساب
 الاغنیاء بخیل بخیل درویشی خود می کشد
 در میان ندکافی وی زندگانی درویشان باشد
 و در خور حساب و حساب اغنیاء الحذر
 الحذر فوالله لقد استرحني كانه غفر **سکین** ابراهیم
 مکنون الغل مکنون الاجل بحفوظ الامل قوله
 البتة وتقلد الشوق وتته العرقه **الله** اعرف
 زمرات الالحاظ وسقطات الالفاظ وهوات

الحنان وقنوات السان بهر میزان و مغرور
 میانش که مستور بدیده بر کار ناخواست فرو می گذارد
 جنات تو بنداری که آن تو در گذشته است و در
 گذراندن هر کس که امید او دلزدگر داشته باشد
 پیمان بی ادب که رنج و دردش باید و اجزش نه معلوم
 و عملش مضبوط نباشد در دست در دست بجز عه
 که در کلوش بکیر مرده کرد و بقطر عرق کن
 کرد خدا یا بیایم زدن نه بجای خود گناه براه
 و شہوت بی کار کردار ناخواند و عتق نه
 الابرار الایة الاطهار واسلم تسلیم **قمر**
 در بیان ولادت او علیہ السلام در کعبه و شرف

و نسب و زمان خلافت و سبب وفات و مبلغ
سال مبارک او علیه السلام روایت که روزی
عبد الله عباس رضی الله عنه باینده **قعیب**
برابر خانه کعبه نشست بود ناگاه **فاطمه بنت**
اسد رضی الله عنها ایامد و در برابر خانه کعبه ایستاد
رویی آسمان کرد و گفت یا خدا یا من آسمان
دارم بتو و بهر چه بغیر از حضرت تست
و من باوردان من کعبه جنت خودم ای ابراهیم خلیل
که بانی خانه تو بوده است خدایا او را بشفیع
بحضرت تویی آدم و برکات این خانه یا رب
بجو این فرزندی که در شکم منست و در وقت دلتگی

و غمناکی و حاجت با من سخن گفت و میگوید
و من شب و روز منست و من بقیه می دانم
اولایی از اینها تو و دلیلی از دلالت که بر من
دره نایب ان اسان کنی و ماه نهم بود و روز
و ضعیف در رسیدن بود که این مناجاة کرد و منون
فاطمه این مناجاة آخر نبرده بود ناگاه دیوار خانه
کعبه از هم باز شد و فاطمه علیه السلام
در اندرون خانه رفت سه شب از روز در خانه
کعبه بود که نبرد او توانست شد چنانکه خواستند
که در بکشایند میسر نشد و محذرات و سیدات
می هاشم و قریش هم میخواستند که درین

سه روز احوال او باز اندمکن گشت و فاطمه
بیرون آمد و علی را بر دست گرفته بود و گفت
ای قوم عرب بدانید که من تقایم را بر گردانندگان
جهان و بر همه زمان عالم فخر و تمکین داد و در کار
پیش اینده فضل کرد و در میان کفر و کفران
خدا را بر ستود و بر پر گردید و ولادت عیسی و
اسان کرد و از درخت خشک او را سایه و رطب
بخشید و من افضل کرد و برگزید مرا با آنکه خود بود
بعد از من که مرا در خانه خود و جای داد و
شمار روز در خانه خدای همان خدای بود
طعام و شراب و میوه های بهشت خورد و

چون از خانه کعبه بیرون آمدم او را داد که ای فاطمه
ناش **علی** کن که من **علی** اعلی ام و او علی من تقی
من او را از قدرت خود افریدم نام او را نام منست
و او را با دلب خود مادی کرده ام و او را بر علم خود
واقف گردانیدم ام و مولدش در خانه خود کرده ام
و اول کسی باشد که بر خانه من نماز گوید در آن خانه
خانه من از بتان پاک کند و من معظم و مجید دارم
و تسبیح و تهلیل من کند و او امام گردانیدم من باشد
بعد از جیب من **محمد بن عبد الله علیه و آله**
و سلمه و می او باشد بهشت آن از آنست
که او را دوست دارد و وی را عذاب از آنکس

که او را دشمن دارد و بازي او بدهد و انکار کند
و حقوق او که ندارد ابوطالب علیه السلام
چون او را بدید خرم و روش چشم شد و عیله
بر بد سلام کرد پس **مُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
وَسَلَّمَ در پیش ایشان رفت چون **امیر المؤمنین**
عليه الصلوة والسلام او را بدید جدا نیل او کرد
و دست برداشت که سر برگیر و گفت اَللّٰم
عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته
مُصْطَفَى عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ جواب او فرمود
و در برش گرفت بر فاطمه بنت اسد را
فرمود برو و عم و خنی را بشارت ده تا بیاید

و السلام

و مطالعه صنع فضل خدا کند فاطمه گفت چون
بروم که او را شیر دهد فرمود که تو بز که من
تدبیر او کنم این قضیه در هشتم ماه ذی الحجه بود
فاطمه بر رفت و علی شیر طلب کرد **مُصْطَفَى**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زبان مبارک در دهان
وی نهاد و بی یکید از زیر زبان پیغیر چشمهای
شیر روانه شد و می خورد تا شیر کشت و آن روز
روز ترویج خوانند چون فاطمه باز کشت
نوری یافت **ان علی علیه الصلوة والسلام**
مصل با سمان بر او در قنای پیچید و زور
کرد و از هم بدید مضاعف کرد انید مجنبن

از هم بدید و بار میان گرد نام خدای تعالی و گفت
ای مادر دست من در توار نیست که خواهم
تا خدا را تسبیح و تهلیل کنم ابو طالب چون این جواب
از وی مشاهده کرد گفت **اِنَّهُ سَيَكُوْنُ رَسُوْلًا**
شأن و ای شأن و بیا عظیم یعنی او بزرگ حالتی
و بزرگوار مقامیست روز دیگر با مداد پیغمبر
در رفت علی چون نظر بر رسول افتاد او را
بشناخت و بخندید و میل سوی رسول کرد
که مشتاق و طیفه روز گذشته بود او را گرفت
و همچنان سیر کرد فاطمه چون بدان معرفت
دید گفت عرفه و رب الکعبه یعنی او را باز شناخت

بخدای کعبه و آن روز را عرفه نام نهادند بیست
معرفت علی پیغمبر چون روز سیوم بود و روز
دهم ذی الحجه ابو طالب صلا یعام در خاص
عام داد تا بر وی علی حاضر شدند بعضی موافق میسید
شتر کنین و هنر را گو سفند و کاویا یکشد و بناوی
نزد که هر کس که ولیمه بسر علی خواهد باید که خانه
کعبه را هفت طواف کند و آنکه نزد بس م
رود و سلام کند بر پیغمبر حاضر شود خلائق همه
بر آن منوال فرمان بردار شدند و سنی شدند و بیان
که در دیار اسلام روز اضحی قربان کنند بواسطه
قول فاطمه روز تروی و عرفه معین گشت

و بسبب فعل ابوطالب روز نحر و قربان است
نسبتش را ذکر کنیم تا هنر که بران وقوف باید بداند
که در نوع بشر و هر مظهری آدم هیچ نسب بدین
شرف و رفعت و طهارت نبوده و نباشد و تصور
اشارت قرآنی و بشارت اسمانی خیرت قال الله
تعالی قوله ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل
ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه
بعضها من بعض نسبت محمد رسول الله است
و ازال علی ولی الله بحکم فرموده بیوی انا و انت
لیحکم من شجرة واحدة و التاریر من اشجار شیة
و هو علی بن ابی طالب عمران و ذالک کف

و بعد ناو الثانی هم نام جد خودش عبدالمطلب
او شبیه الحجد مطعم الناس و السباع در سال
قطر در مکه مردم را نان و طعام دادی و هر روز
بفرمودی تا چند اشتر و گاو و گوسفند بکشتند
و در حجر او را کاردندی تا وحوش و طیور
و سباع از آن سیر بخوردندی و هر عرب را
مطعم الناس و السباع خواندندی بن هاشم
و هشم در لقب عرب نان در ثریب شکستن باشد
و هاشم کنند این کار بود که خاص و عام
عرب از شدت جوع بستن آمدند و در هیچ کس
اثر خوب و بسیار و استطاعت بنمانده عیال

هاشم شدند و بنام روز و نوبت مطبخ
 ساختند و منادی در یار دادند و جهان را
 گرسنگان بضيافت او حاضر شدند و او بدست
 خود نان در جفنه هر یک کردی و بخلاق و کرم
 ایشانرا طعام فرمودی و سیر کرده بان بخانه
 فرستادی بجای رسید که جمل بزکان قریش
 و صنادید عرب کاغد و وثیقه رقیب و بندگی
 خود بوی دادند و هوا بن المعین عبد مناف
 الاول ملک عظیم الملك بادشاه بکند شوکت
 رفیع القدر بن قصیه جمع بخوش خوی مشهور
 عالم بود چنانکه در کل اوقات بوی جمع

شدند و بعضی مستانش بودند بن کلاب
 بن مر بن کعب النبی بن لوی الملك بن غالب
 النبی ابن فخر عظیم القدر بن مالک النبی و السلطان
 بن نصر صاحب السلطنه و اصل قریش و نسب قریش
 باوست بن کنانه النبی بن خزیمه النبی بن مبرکه
 النبی بن الیاس النبی بن مضر النبی بن تماله النبی بن معد
 صاحب الشوک بن عدنان السلطان بن ادد صاحب
 المروه رفیع القدر بن الیسع النبی بن الهیسع النبی ابن
 سلاله مان النبی ابن بنت السلطان بن احمد الراهب
 ابن قیدار النبی بن اسمعیل النبی بن ابراهیم النبی ابن تارخ
 الملك بن حو الملك بن ساروع الملك بن نخل الملك

ابن قانع ابن عمار الملك ابن شالح الزاهد بن ابي فاخته النبی
 بن سام السلطان بن نوح النبی بن ملک الملک بن
 موسی النبی بن اخنوخ و هو ادریس علیه السلام
 بن مهلا فیل النبی بن انوش الملک بن شیت الوری بن آدم
 النبی الصفی ابوالبشر صلوات الله علیه وعلیه
 اجمعین ابن جنین که دیدی و شنیدی و یله
 خداست و فرزند نبیاء و اوصیاء و اجداد گرام
 و صنادید عظام علیهم التحیة والسلام و اما
 در بیان مبلغ سال و زمان خلافت و سبب
 وفات امیر المؤمنین علیه السلام اکثر روایات
 بر آنست که عمر او شصت و سه سال بود چون

شهادت کردند و نه جمعه در سنه اربعین و نوبت
 خلافتش در ذی الحجه سنه خمس و ثلاثین جهان
 سال و دو ماه خلافت کرد و عبدالرحمان بن ملجم
 ملعون او را شهید کرد شب جمعه سیزدهم روزه
 آن رمضان ماند بود در تاریخ سنه اربعین و صاحب
 قوانین جهان نموده اند که فرزندی از پست و نه
 در گذشته است چهارده پسر و پانزده دختر پنج فرزند
 از فاطمه علیه السلام داشت و هم حسن و حسین
 و محسن و زینب صغری و ام کلثوم کبری و باقی از مادان
 دیگر بودند علیهم السلام و التحیة و الاکرام و صلی الله
 علی محمد و آله الکرام





